

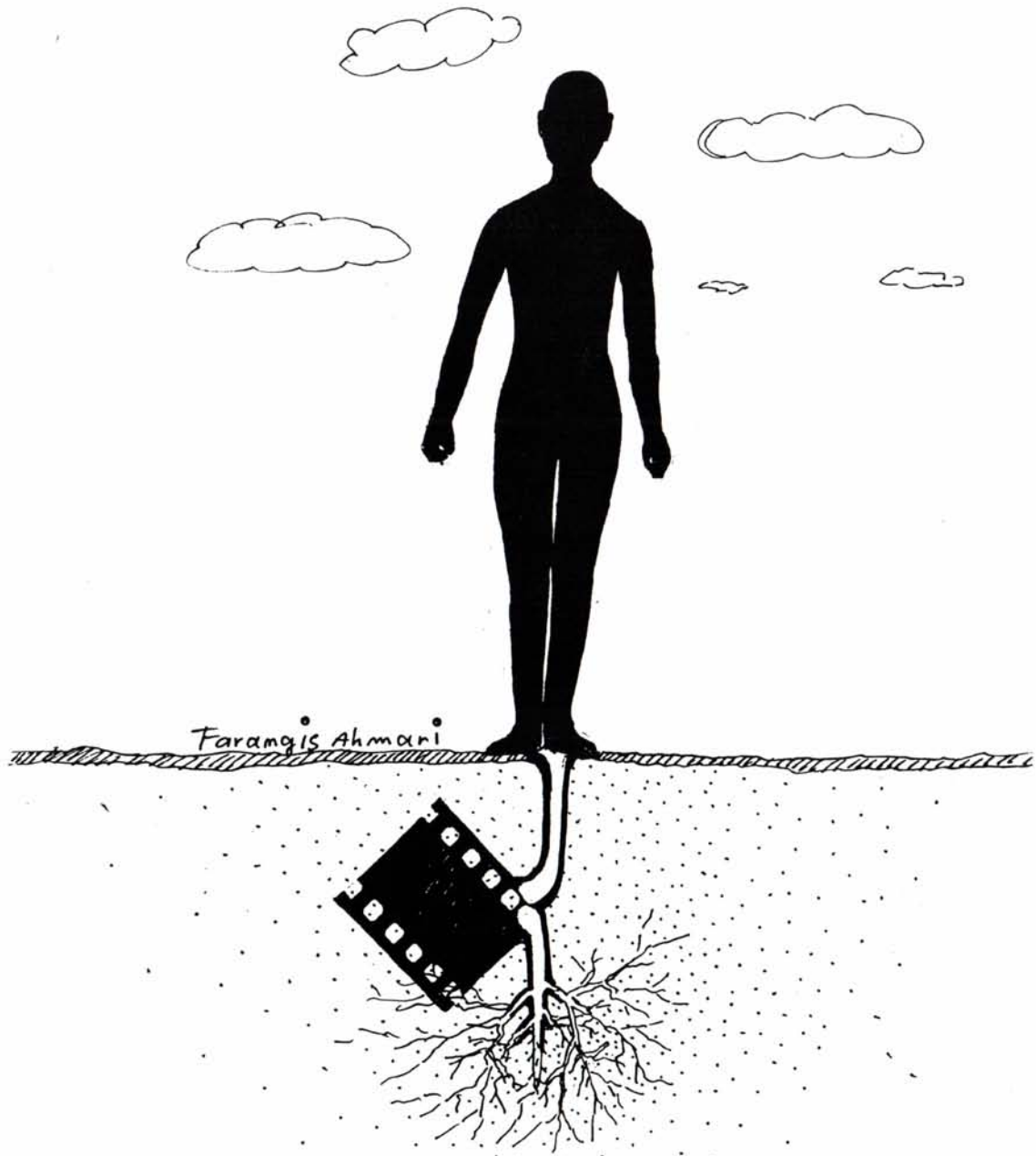
سینمای آزاد

شماره: ۱۳۷۷

شهریور و مهر ۱۳۷۷

سال سوم ، شماره سیزدهم

- * تقلب و تزویر برای کسب نخل طلای کن (زیر ذره بین) * موسیقی و فیلم (سیروس ملکوتی)
- * کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ، بانوی اردیبهشت و سینمای جمهوری اسلامی (آذر درخشان)
- * فقر، احتضار فضیلت (مصاحبه با ناهید زارع) * خبر آوردند سهراب درگذشت (سیروس ملکوتی)
- * بررسی فیلم ، پسرایان از مادرش بی خبراست (یوسف اسحاق پور) * حرفها و خبرها و



سال سوم ، شماره سیزدهم

شهریور و مهر ۱۳۷۷

ناشر:

مرکز پژوهشی و فیلم سازی سینمای آزاد

سر دبیر : بصیر نصیبی

مدیر داخلی : پروانه بهجو

دیگر همکاران این شماره:

بهرام چوبینه - فرجهان میری - نسرین

بهجو - فرهاد مجدآبادی - داریوش شیروانی

پرویز صدیقی (عکس) - علی پوررضا (مقیم ایران)

فریاز صداقت بین

سینمای آزاد هر سال شش شماره منتشر می شود

بهای تک فروشی : ۴ مارک

اشتراک سالانه : (۶ شماره)

آلمان ۲۵ مارک

برای اروپا معادل ۳۰ مارک

برای کشورهای دیگر معادل ۳۵ مارک

نشانی :

Cinamaye-Azad

P.F. 100525

66005 Saarbrücken

Tel.& Fax: 0049/681/39224

چاپ:

Brebacher Druckerei

Saarbrücken

حساب بانکی

Deutschebank Saar

Konto Nr.0186213

BLZ: 59070070

نقل مطالب سینمای آزاد

با ذکر مأخذ آزاد است.

- * گفته ها و ناگفته ها یادداشت های سردبیر صفحه ۳
- * حرفها و خبرها..... صفحه ۶
- * بررسی فیلم صفحه ۱۱
(پسرایران از مادرش بی خبراست)
- * موسیقی و فیلم سیروس ملکوتی صفحه ۱۴
- * فقر، احتضار فضیلت صفحه ۱۴
مصاحبه با ناهید زارع
- * خبر آوردند سهراب درگذشت صفحه ۱۸
- * کنفرانس بنیاد پژوهش ها ، بانوی اردیبهشت
- و سینمای جمهوری اسلامی صفحه ۲۰
- * زیر ذره بین (طعم تلخ نخل طلا) صفحه ۲۴

طرح روی جلد این شماره : از فرنگیس احمری

از دوستان و همکارانی که برای نشریه سینمای آزاد مطلب می فرستند خواهش می کنیم به چند نکته توجه داشته باشند:

- نوشتارشان بیش از سه صفحه از مجله ما نباشد.
- همراه با ترجمه ها ، نسخه ای از متن اصلی نیز فرستاده شود.
- سینمای آزاد در حکم و اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ نظر نویسنده آزاد است.
- پس فرستادن مطالب امکان پذیر نیست.

گفته ها

9

ناگفته ها

سرگذشت

کانون سینماگران در تبعید

در جریان برگزاری نخستین جشنواره سینمای تبعید سوئد مقدمات تشکیل کانونی برای همکاری و همیاری سینماگران تبعیدی فراهم شد. در سمپوزیوم جهانی زاربروکن آلمان این بحث دنبال گردید و سرانجام به هنگام برگزاری دومین جشنواره سوئد بعد از ساعت ها بحث و تبادل نظر نام تبعید برای کانون تثبیت شد و شورایی نیز برای فراهم آوردن مقدمات تشکیل مجمع عمومی انتخاب گردید. این شورا به دلایل بسیار که بارزترین آن پراکندگی جغرافیایی سینماگران تبعیدی بود نتوانست به نحو شایسته ای عمل کند. در این شرایط بلاتکلیفی، سینماگران تبعیدی مقیم آلمان با پیشنهاد مشترک فرهاد مجدآبادی و احمدنیک آذر تصمیم گرفتند مستقلاً کارشان را آغاز کنند. امکان گردهم آیی سریعاً فراهم شد و در فراخوان عمومی در فرانکفورت جمع قابل توجهی حضور یافتند که از میان آنان بخشی ماندند و عده ای هم رفتند. در نشست دیگری در شهر زیگن آلمان، هیئت دبیران انتخاب و کانون (مرکزآلمان) فعالیت

مؤثر و سازنده اش را آغاز کرد. اما پیشنهاد جمعی از یارانمان در کشورهای دیگر این بود که شکل اداره کانون سراسری شود. به هنگام جشنواره سینمای در تبعید در شهر هایدلبرگ آلمان دعوت از نماینده های کشورهای دیگر نیز در دستور کار کانون قرار گرفت که تنها دوستان منوچهر آبرونتن این امکان را یافت تا از هلند به جلسه کانون در هایدلبرگ بیایند و بقیه یارانمان به دلایل متفاوت و غالباً قابل پذیرش مثل مشکلات مالی، بُعد مسافت و گرفتاری های کاری امکان حضور نیافتند. البته اکثراً با نامه و پیشنهادهای چند خطی همبستگی شان را اعلام نمودند این بار نیز طرح سراسری نمودن کانون به بن بست رسید و فعالیت مرکز آلمان نیز کند شد زیرا به درستی مشخص نبود مسؤلیت با کیست و هیئت دبیران مرکز آلمان تا چه حد امکان و قدرت تصمیم گیری دارند. بهتر است بگوییم ما با دست خودمان مرکز فعال آلمان را دچار سردرگمی کردیم. دیگر یارانمان نیز گویا مسئله را به دست فراموشی سپردند تا آن حد که در سومین جشنواره سینمای در تبعید سوئد (گوتنبرگ) نامی از کانون سینماگران به میان نیامد. اما مسائل در داخل ایران شکل دگرگونه ای گرفت در این شرایط شایسته نبود ما دست روی دست بگذاریم و نظاره گر بمانیم. برگزاری سینمای تبعید هامبورگ آلمان فرصت مغتنمی بود که هیئت دبیران بعد از مدت ها باردیگر گرد هم جمع شوند و در محیطی سرشار از تفاهم و همدلی خطوط اصلی کار و حرکت تازه کانون را مشخص کنند و نخستین اطلاعیه که مواضع قاطع سینماگران را می نمایاند انتشار یافت (این اطلاعیه در همین شماره جداگانه چاپ شده است).

به دیگر دوستان و یارانمان در کشورهای دیگر توصیه می کنیم به طور مستقل در هر کشور واحدهایی ایجاد کنند و کار سازنده شان را آغاز کنند. کانون سینماگران در تبعید

در آلمان آماده تبادل نظر و همکاری و همراهی با دیگر مراکز خواهد بود. چه برای انتشار اطلاعیه مشترک و چه به منظور برگزاری برنامه های مشترک و هر مورد دیگری که به تحرک و پویایی خانواده سینمای ایران در تبعید را یاری رساند.

انقلاب! دوم خرداد،

رهبر فرزانه

و شیخون فرهنگ غرب

آیین نامه جدید وزارت ارشاد اسلامی، در رابطه با مسائل سینما انتشار یافت و خانواده سینمای ایران را که دل به تغییرات در ساختار سینمای جمهوری اسلامی بسته بودند در بهت و حیرت فرو برد. جمعی از آنان فریب ستادهای تبلیغاتی رژیم را خورده بودند. مردم را به صندوق رأی دعوت کردند تا محمد خاتمی را به قدرت برسانند و بعد برای کسب رأی اعتماد مهاجرانی در مجلس، از خود مایه گذاشتند و انتقال سیف اله دادازخانه ی سینما به وزارت ارشاد را به فال نیک گرفتند. ما بارها گفته ایم و باز هم تکرار می کنیم، که از سینماگران اسیر در ایران، توقع نداریم که مراعات شرایط ویژه شان را نکنند، اتفاقاً با توجه به همین شرایط به وجود آمده است که انتظار داشتیم، بی آنکه زیر عبای یکی از جناح ها پناه بگیرند، از شکاف موجود بهره گرفته و به میزان خواسته های برحق شان بیفزایند. اما در اطلاعیه ی تأسف باری که جمعی از ایشان در تأیید آقای خاتمی صادر کرده اند، چنین می خوانیم:

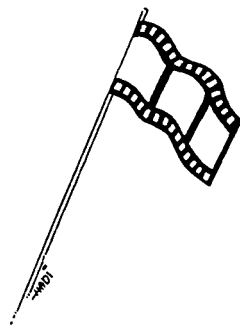
در شرایطی که شیخون فرهنگ غرب و غرب زدگان، این پرچم برافراشته را آماج حملات سهمگین خود قرار داده است. و در حالی که رهبر فرزانه و معظم انقلاب اسلامی ایران، مقابله با این شیخون فرهنگی را در صدر حرکت های عاجل و ضروری انقلاب اسلامی

هنر کیارستمی در چیست؟

نقد و تحلیل مصطفی فرزانه، زیر عنوان "هنر کیارستمی در چیست؟" در مورد طعم گیلان در گردون ۶ در تبعید!، خشم استحاله چیان را برانگیخت، اما جرأت نکردند در برابرش جبهه بگیرند و به ناچار سوختند و ساختند. به گمان ما نگاشتن این نقد در جو حاکم بر فضای تبعید، نیاز به شجاعت و شهامت داشت. شاید تعجب کنید که چگونه می شود که چاپ مطلبی مستدل که در متن آن زدوبند فستیوال کن، باج یونسکو به رژیم آخوندها، محتوای حکام پسند و فستیوال "رنگ کن" فیلم های یک فیلمساز را می شکافد و روحیه محافظه کار کارگردان آن را می نمایاند، شجاعت و شهامت طلب می کند؟ بله تعجب دارد که هیچ، تأسف هم دارد و دردناک نیز هست. اما این واقعیت جاری در بخشی از مطبوعات برون مرزی است و کسانی که بعد از دوم خرداد با رژیم همگام نشده اند، به شیوه کیهان هوایی و برنامه هویت جمهوری اسلامی، با توسل به پرونده سازی و اتهام تیبیه می شوند. من با آقای فرزانه آشنایی ندارم و نمی دانم در باره نیرنگ های جدید رژیم، زیر عنوان جامعه ی مدنی چگونه می اندیشند، اما برای ایشان نگاشتن یک مقاله راستین که نویسنده اش با باندهای مافیایی رژیم ج.ا. مرتبت نیست و به دلالتی و قلم به مزدی خو نگرفته است، به هر حال نوعی خطر محسوب می شود. اما چرا نوشتار آقای فرزانه تا این لحظه از عقوبت معاف می شود، به گمان ما به چند دلیل می شود اشاره داشت. اول این که بیش از یک سال از قلب درکان گذشته است. شور و شعف و عرق ملی جمععی از ایرانیان که با رژیم سروسری نداشتند فروکش کرده و عقل و منطق جای احساس نشسته است. دوم این که فیلم روی پرده آمده و مردم خود با تماشای آن دریافته اند که شیفته یک کار سطحی، کم مایه، خسته کننده و بی هدف

خلافت آقای میرسلیم مخلوع در وزارت ارشاد جز در خط امام و توسل به رهبر فرزانه و مقابله با شیخون فرهنگی غرب حرکت می کرد؟ چه نیازی بود که بیست میلیون به صحنه بیایند و با انتخاب خانمی دلشان خوش باشد که پرچم فرهنگ اسلامی یعنی سمبل ارتجاع و واپسگرایی را هرچه بیشتر بگسترانند. از دیدن نام کسانی مثل عبدالله باکیده، ابراهیم حاتمی کیا، منوچهر عسگری نسب، محرم زینال زاده، بهروز افخمی و نظایرشان در این اطلاعیه چندان متعجب نیستیم، اما سینماگرانی چون رخشان بنی اعتماد، تهمنه میلانی، ابراهیم مختاری، ابوالفضل جلیلی و محمد علی سجادی دیگر چرا؟

ما نمی خواهیم در نحوه رفتار این همکارانمان در ایران دخالت کنیم، اما این حمایت ها را نشانه ساده نگری و توقع محدود این جمع می دانیم، که بی شک دود این گونه پروبال دادن به رژیم، بیش از هرکس به چشم خودشان خواهد رفت. اگر آقای داد جرأت می یابد، با صراحت سیاست های شانزده سال گذشته وزارت ارشاد را خوب و عالی توصیف کند و بار دیگر آیین نامه ای به غایت ارتجاعی را به خانواده سینمای ایران تحمیل کند، شهامتش را مدیون جمععی می داند که نهایت آرزویشان این است که تحت پناه رژیم از شیخون فرهنگی غرب و غرب زدگان مصون بمانند و با بهره از تعالیم نجات بخش رهبر خامنه ای، پرچم اسلام را در جهان به اهتزاز درآورند.



ایران دانسته اند، انتخاب مناسب ترین فرد برای جایگاه ریاست جمهوری، که بتواند در این برهه حساس، درخشش فرهنگ تابناک اسلامی را از میان طوفان به سلامت و برافراشته عبور دهد، از اهمیت والایی برخوردار است..... ما از همه هنرمندان، هنردوستان و فرهنگیان و به خصوص جوانان می خواهیم که ضمن حضور پرشور، در آزمون بزرگ انتخابات با انتخاب ایشان به اهتزاز هرچه بیشتر پرچم برافراشته فرهنگ اسلامی یاری رسانند."

من تصور نمی کنم در جو کنونی هیچ گونه فشار، تهدید و یا ملاحظه ای امضاء کنندگان را مجبور می کرده تا زیر چنین اطلاعیه ارتجاعی امضاء بگذارند. پرس و جوی متوالی من از ایران نیز، تأیید این نکته است که امضاء کنندگان با میل و رغبت به این اقدام دست زده اند.

میدانیم در چند سال گذشته حرکت هایی به انجام رسید که تأثیر شایسته ای در رسوایی چهره کریمه رژیم داشت، از آن جمله بیانیه ای با عنوان "ما نویسنده ایم" از جانب ۱۳۴ تن از نویسندگان و شاعران ایرانی و "دردنامه های بهرام بیضایی.

آیا اگر محتوای این بیانیه ها آلوده به نام رهبر فرزانه بود و مهملائی دیگر از این دست، می توانست از انعکاس درخور ستایش برخوردار شود؟ آیا خانواده درد کشیده سینمای ایران، لااقل به مطبوعات داخل کشور نگاهی می اندازند تا دریابند که دیگر حتی مرتجع ترین باندهای حکومت، صلاح نمی دانند از صدور انقلاب و برافراشتن پرچم اسلامی دم بزنند؟ و جانی بالفطره ای مثل خلخال، کمتر به رهبر فرزانه تکیه می کند و جنایت کاری چون آذری قمی ولایت رهبر را مورد تردید قرار می دهد. و در این جو سینماگران ایران امید دارند، تحت رهنمودهای رهبر فرزانه، مشکلات و مضایب سینمای خسته و دردکشیده ما را درمان کنند. مگر بساط

بوده اند، که تنها در اثر تبلیغ وسیع جمهوری اسلامی بزرگ و برجسته نمایانده شده است. و از جهت دیگر بعد از اخراج پی یر رسیان از کن، به دلیل زدوبند با مقامات سینمایی جمهوری اسلامی برای کسب نخل طلا و اعتراف صریح مدیرعامل جدید فارابی، دلانان فیلم و استحاله چیان به ناچار موقتاً شمشیر را غلاف کرده اند، و آقای فرزانه نیز از کسب القابی نظیر وابسته به رژیم پهلوی، قلع و قمع کننده فیلمسازان، حسود و مغرض، بقه گیر سینماگران درون مرزی محروم مانده اند.

مقاله خوب و مستدل مصطفی فرزانه پایانی دارد که عیناً نقل می کنیم: با این همه تأسف من از این نیست که چرا "طعم گیلان" کیارستمی بی مزه است، تأسف من از این است که چرا روشنفکران ایرانی به جای این که آثار هنری را با چشم خود و هموطنانشان ببینند، قضاوت دستگاه های رسمی را به سادگی می پذیرند و به دام قرطاس بازان یونسکو و زدوبندهای فستیوال های تجارתי می افتند. سینما هنری است برای توده مردم، برای سرگرم کردن و بیدار کردن مردم.

گردون در تبعید خود نقش عمده ای برای برجسته نشان دادن این فیلم به عهده داشت، علاوه بر این که نقدی کم مایه را در ستایش آن تدارک دید، صفحاتش را در اختیار سفارش بویسانش گذاشت تا با توسل به لودگی و مسخره گی، به کسانی توهین کنند که نظرهایی مشابه آقای فرزانه را قبل از چاپ مقاله ایشان ابراز داشته بودند. به این دلیل است که گردون هر چند به ناچار به چاپ این مطلب تن در می دهد، اما سعی می کند در مقدمه ای که خودش تدارک می بیند، زهر کلام تأثیر گذار آقای فرزانه را بگیرد. اما این نوشتار و تحلیل دقیق و سنجیده، این توانایی را دارد که قصد گردون جرخان را خنثی کند.

★ بسیاری را می شناسیم که رغبتی به خریدن گردون ندارند. اینان می توانند فتوکپی مقاله آقای فرزانه را از دفتر مجله سینمای آزاد بخواهند.

اما تو چنان که می نمایی هستی؟

می دانیم به طول عمر نکبت بار رژیم جمهوری اسلامی چماق وابستگی به حکومت پهلوی بالای سر مخالفان در حرکت بوده است هر کس با هر پیشینه ای اگر گوش به فرمان می ماند از هر لغزشی میرا می نمود اما زبان های دراز را با پرونده سازی می برند.

نمونه ها بسیار زیادند: سعیدی سیرجانی تا آن وقت که در خط اسلام و انقلاب حرکت می کرد محبوب الفلوب بود، اما آن گاه که از حاکمان جهل و استبداد فاصله گرفت همکار ساواک شاه، وابسته به موساد، سیا و منحرف شناسانده شد و عاقبت هم جانش را گرفتند و خلاص. طاهره صفارزاده در آغاز انقلاب راه خودش را یافت شاعره بارگاه خمینی شد. پاک و طاهر و از هر آلودگی مبرا است! سیمین بهبهانی زبانی بی پروا و گستاخ داشت حتی برنامه آشتی ملی که برایش تدارک دیدند کارساز نشد و او هم چنان به جامه فاحشه درباری ملبس است و بیرون از کشور وظایف کیهان تهران، شلمچه، صبح و نظایرش به کیهان هوایی محول شد. این نشریه سال ها را به یاره گویی سپری کرد تا این که دیگر حنای این گونه اتهامات واهی رنگی نداشت. بدین جهت شیوه کار را تغییر دادند و روزنامه اطلاعات بین الملل را علم کردند با شکل و شمایل آراسته تر اما بعد از انتخابات دوم خرداد یکباره وضعیت دگرگون شد، بخشی از مخالفان نظام به معترضین به یک جناح تغییر جهت دادند و نیازی نبود رژیم برای بقای خودش برنامه های تبلیغاتی جدیدی را تدارک ببیند، همان اپوزیسیون به اصطلاح مترقی خود پاسدار نظام جمهوری اسلامی شد. دیگر کسی را توان نیست به ساحت مقدس نظام فقاهتی اهانتی روا دارد. اما از انصار حزب اله

و دیگر عوامل رژیم خطرناک تر میانه بازانی هستند که امروزه میدان دارند. چرا که اینان بایی در اپوزیسیون داشتند دستی به سوی رژیم حاکم نیز گشودند اما به هیچ وجه حاضر نیستند پای داخل اپوزیسیون را کنار بکشند و آن را برای روز مبادا نگه می دارند که اگر ورق برگشت بار دیگر بوقلمون صفت رنگ عوض کنند. اینان بیمناک فردایند، فردایی که طومار این حکومت و همه باند ها و جناح های آن درهم شکسته شود و این نگرانی را دارند که برای رفع آن به سوی کانون های (در تبعید) روی آورند تا برای خود شخصیت تبعیدی بسازند غافل از این که حضور آنان اعتبار آن کانون ها را نشانه گرفته است. این ها فوج فوج به کانون های (در تبعید) می پیوندند و مراقبند که هیچ نامحرمی به حریم اشغال شده آنان پای نگذارد. روش مقابله شان با خطاکاران ضدانقلاب! کبی شیوه از سکه افتاده کیهان هوایی، شلمچه و نظایر آن است و از همان حربه ای بهره می گیرند که بازجوی عزیز برای به زانو درآوردن سعیدی سیرجانی به کار گرفت و قلم به مزدان روزنامه های ج.ا. برای خفه کردن صدای فرج سرکوهی ها، بیضایی ها، شاملوها، سیمین بهبهانی ها بدان متوسل می شوند. اما اینان خود که هستند؟ و چه سابقه ای دارند؟ لاقبل بعد از انقلاب و سال هایی که چهره شان زیر صورتک تبعید مخفی بوده چه کردند؟ چه کسی نقش مفتش و گزرمه را به آن ها محول کرده است؟ چگونه کانون (در تبعید) اجازه می دهد که این گونه افراد، غائبین را به هرنوع اتهامی آلوده کند و اسم این گونه پرونده سازی را بگذارند بیان آزاد عقاید! آیا سروده ذیل وصف حال این جوجه آخوندهای مکلا نیست؟

شیخی به زن فاحشه گفتا مستی

هر لحظه به دام دگری پا بستی

گفتا شیخا هر آنچه گفتی گویی هستم

اما تو چنان که می نمایی هستی؟

کیهان خاتمی شعبه لندن!

من نمی دانم، تعطیل ستون ویژه نگاه خرسندی در کیهان چاپ لندن چه عکس العملی را در اپوزیسیون مترقی و مدعی مبارزه با نظام ج.ا. باعث خواهد شد. آیا جریان های سیاسی به این اتفاق به صورت یک اتفاق ساده خواهند نگرست؟ یعنی فقط نویسنده یک نشریه، همکاری با نشریه اش را قطع می کند؟

آیا احزابی که در برابر رژیم و کلیت آن مواضع قاطع و مشخص دارند، نسبت به این اتفاق بی اعتنا خواهند بود؟ آیا کانون نویسندگان در تبعید که بر اساس مواد ۳ اساسنامه اش موظف به دفاع از آزادی بی حصر است، نسبت به اعمال سانسور در یک نشریه بیخ گوش عکس العمل نشان خواهد داد؟

با شرایط امروز ایران اگر صاحب قلمی بخواهد آن گونه بنویسد که نیش قلمش بخشی از نظام را بسوزاند نیاز نیست که به غربت و تبعید تن در دهد. امروزه بدون بروز هیچ عارضه ای به شرط آن که به عبای یکی از دو جناح وصل باشد (یعنی خط قرمز مورد نظر آقای مهاجرانی رعایت شود)، می شود در مطبوعات ایران قلم زد. و اگر روزنامه جامعه کارش به تعطیل کشانده شد بدین خاطر بود که پا را از دایره مجاز فراتر گذاشت و خشم آقای مهاجرانی را برانگیخت. البته در کیهان لندن نخواهند اید و نخواهید خواند که این آقای مهاجرانی بود که سرنوشت جامعه را به دست قوه قضائیه سپرد. وگرنه روزنامه سلام که توسط باند تروریست پرور آقای خوئینی ها اداره می شود و چنین می نمایاند که از رهبر روی برگردانده است، تاکنون از هرگونه عارضه جدی مصون مانده است. من تصور نمی کنم برای نویسندگان دائمی کیهان لندن شک و تردیدی باشد که در نشریه ای همگانی و آزاد قلم نمی زنند. آیا این دردناک

نیست که ما به خاطر فرار از سانسور و خفقان درد و مصیبت تبعید را با جان و دل پذیرا شویم و خارج از مرزهای استبداد به سانسور تن در دهیم و دم برنیاوریم و اگر واقعاً مقرری ماهیانه دلیلی بر تمکین و تسلیم باشد، می شود با همین میزان مراعات، شاید هم در حد کمتر به کادر اطلاعات بین الملل پیوست و از حقوق و مزایای بیشتری هم برخوردار بود. (فکر نمی کنم اطلاعات بین الملل از مطبوعات چاپ قم تحمل ناپذیرتر

باشد) وقتی کیهان با صراحت و افتخار اعلام می کند که به بولتن داخلی دفتر ریاست جمهوری راه یافته است، رهنمودهایش برای بقای رژیم مورد توجه دفتر ریاست جمهوریست، زمانی طولانی نخواهد گذشت که تحت حمایت آقای مهاجرانی روی بساط روزنامه فروشی های تهران دو کیهان به چشم می خورد، کیهان شعبه لندن و کیهان چاپ تهران، خوانندگان کدام را ترجیح خواهند داد؟



Kolsum Nane

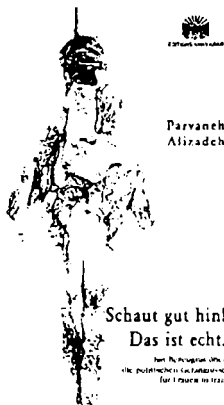
کلثوم ننه

از ملا آقا جمال خوانساری
به کوشش و ترجمه

بهرام چوبینه و خانم یودیت وست

با مقدمه و حواشی مشروح، در انتشارات خاوران به زبان آلمانی در ۱۵۰ صفحه با جلد رنگی منتشر شد. در این کتاب خواندنی به ریشه های سنن مذهبی و خرافاتی زنان ایرانی آشنا می شویم. این کتاب نفیس را به دوستان و آشنایان آلمانی زبان خود هدیه و یا توصیه کنید. برای تهیه کتاب با کتابفروشان ایرانی و یا با آدرس انتشارات خاوران پاریس، تماس حاصل فرمایید.

ارزش ۲۵ مارک



Schaute gut hin!

Das ist echt.

خوب نگاه کنید

راستکی است!

گزارش زندان از خانم پروانه علیزاده

با جلد رنگی در یکصد صفحه، وسیله انتشارات خاوران به زبان آلمانی منتشر شد. پروانه علیزاده، خاطرات خود را با قلمی روان، از زندان های زنان جمهوری اسلامی بیان می کند. این کتاب ارزشمند را به دوستان و آشنایان آلمانی زبان خود توصیه کنید. برای تهیه کتاب با کتابفروشان ایرانی و یا با آدرس انتشارات خاوران پاریس تماس حاصل فرمایید. ارزش کتاب ۱۹ مارک

حرف ها و خبرها

یادواره سهراب شهید ثالث در وین

روز جمعه ۱۷ جولای برنامه ای در بزرگداشت فیلمساز از دست رفته کشورمان در شهر وین با حضور هنرمندان و علاقمندان به فرهنگ و هنر برگزار گردید. در این مراسم ابتدا بیانیه دفتر جشنواره سینمای در تبعید، در رابطه با درگذشت سهراب، توسط حسین مهینی مدیر جشنواره قرائت گردید. سپس سعید منافی سینماگر مستندساز در باره دوران اقامت شهید ثالث در شهر وین و خاطرات مشترک با سهراب و آثار او، حسین مهینی فیلمساز و مدیر جشنواره در باره نوع سینمای شهید ثالث و برخورد او با جامعه، بهروز حشمت هنرمند مجسمه ساز در ستایش و تأثیرگذاری کارهای شهید ثالث، مطالبی بیان کردند. در انتها فیلم سینمایی "درخت بید" یکی از آثار برجسته شهید ثالث به نمایش گذاشته شد. این برنامه از سوی کانون هنرمندان ایرانی در اطریش و با همکاری دفتر جشنواره سینمای در تبعید - (سوئد) برگزار گردید.

* - نوزدهم جولای ۹۸ کانون هنر کلن و دفتر سینمای در تبعید (سوئد) برنامه مشترکی برای بزرگداشت سهراب شهید ثالث برگزار کردند در طی این برنامه مسعود مدنی، حسین مهینی، کیومرث مبشری پیرامون ارزش

کارهای سهراب تحلیل محتوای فیلم های وی و نقش سهراب در تحول سینمای ایران سخن گفتند. به نظر مسعود مدنی سهراب با ساختن یک اتفاق ساده، گام در مسیر دشواری نهاد و با مخالفت هایی از میان مردم عادی تا منتقدین و روشنفکران مواجه شد. اما او تلاش هایش را به منظور این که ما در سینمایمان هویت پیدا کنیم بی امان ادامه داد.

حسین مهینی که قرار بود در سومین دوره جشنواره سینمای در تبعید آثار او را مرور کند به تماس های تلفنی که در سال های گذشته با وی داشته است اشاره داشت. وی گفت سهراب به زندگی امیدوار شده بود و دوباره علاقه و ارتباطش را با هموطنانش از سر گرفته بود. ممکن است در زندگی گرایش هایی به این یا آن حزب و دسته پیدا کرده بود اما این معیاری برای سنجش هنر سینمای سهراب نیست. در این برنامه دو فیلم "یک اتفاق ساده" و "درخت بید" از سهراب شهید ثالث نمایش داده شد، که با نمایش درخت بید جلسه بزرگداشت در کلن به پایان رسید. در همین برنامه بیانیه ای بخش گردید که ما بخش هایی از آن را نقل می کنیم.

سهراب شهید ثالث با خلق آثاری چون "یک اتفاق ساده"، "طبیعت بی جان" و "غربت" شاخه ای جدی و تأثیرگذار از سینمای نوین و روشنفکرانه ی ایران را در سال های پنجاه پایه نهاد. شهید ثالث در عین نگرش به مسائل و مشکلات اجتماعی بی آن که به دامن شعارها در غلطد، سینمایی بنیاد نهاد که در آن از هیاهو و کلیشه های معمول و نمایشی خبری نیست. جست و جو به دنبال لحظه های ناب و دست نخورده واقعیت از شهید ثالث سینماگری بدیع و جستجوگر می سازد که باید همواره از نوگرایی خود را در برابر سنت طلبان دفاع کند. سهراب از معدود سینماگرانی بود که اختناق و سانسور دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی را تجربه کرد با فیلم "در غربت" شهید ثالث با



پرداختن به مسائل مهاجرت، خود به تبعید می آید. از این پس شاهکارهای برجسته ی اروپایی اوست که تحسین دست اندرکاران سینمایی جهان را برمی انگیزد. با مرگ شهید ثالث نسل جدید و جست و جوگر سینماگران ایرانی یکی از مبتکرین بزرگ خود را از دست داد. مرگ ناگهانی او برای جامعه ی سینمایی ایران واقعه ای اندوهبار و دردناک است. سهراب این بار با مرگ خود توجه ما را به واقعه ی دیگری از زندگی در غربت و تبعید جلب کرد، این چراغ بسیاری از نوآوران فرهنگ و هنر ما در تبعید و غربت خاموش می شود. با وجود این واقعیت تلخ، سهراب نیز همانند بسیاری از هنرمندان و اهل فرهنگ و هنر به دعوت های مکرر رژیم جمهوری اسلامی "نه" گفت و زندگی در غربت و تبعید را بر زندگی تحت حاکمیت استبدادی رژیم فرهنگ ستیز ترجیح داد و دور از خاک وطن زندگی ثمربخش خود را بدرود گفت. درگذشت نا به هنگام سهراب شهید ثالث را به مردم میهنمان، نیز جامعه سینمایی ایران و تمام کسانی که با نگاه او به سینما می نگرند، تسلیت می گویم.

جشنواره سینمای ایران در تبعید (یوتیوبی - سوئد) کانون هنر کلن (کلن - آلمان)

دومین جشنواره

سینمای ایران در تبعید در هامبورگ

دومین جشنواره سینمای ایران در تبعید در هامبورگ آلمان از اول تا سوم می ۱۹۹۸ در سینمای B. Movie برگزار شد این جشنواره نسبت به نخستین سال برگزاری سیر تحول و تکامل را پیمود. در نخستین دوره این جشنواره برنامه ای برای یک روز تنظیم شده بود و امسال کار جشنواره که از روز جمعه اول می آغاز شد تا یکشنبه ادامه یافت هم چنین انتقال مکان نمایش از سالن عمومی به یک سینمای جمع و جور فضای گرم و صمیمانه تری را برای جشنواره ایجاد کرده بود، خانم "ورنا وسترن" سرپرست اداره فرهنگ هامبورگ با سپاس از حضور سینماگران تبعیدی در این شهر جشنواره را افتتاح کرد. حسین افصحی مدیر جشنواره اشاره ای کوتاه به شرایط و موقعیت تبعید و معنا و مفهوم سینمای تبعید نمود و به حضار خوش آمد گفت. عباس سماکار پیام کانون سینماگران در تبعید مرکز آلمان را قرائت کرد و بصیر نصیبی بندهای آیین نامه جدید وزارت ارشاد مربوط به امور سینما را بررسی نمود و اظهار امیدواری کرد آن دسته از سینماگرانی که برای ایجاد تحول در سینمای ایران به جناح خاتمی دل بسته بودند دریابند که یک رژیم مذهبی قادر نیست با ارتجاع و واپسگرایی وداع کند. برای آغاز برنامه فیلم سنگسار که مراسم سنگسار در یکی از پادگان های تهران تهیه و مخفیانه خارج شده بود، نمایش داده شد و پیش از نمایش آن مدیر جشنواره متن یکی از مصاحبه های مهاجرانی وزیر ارشاد را در زمینه تأیید سنگسار قرائت کرد. در این مصاحبه آقای مهاجرانی چنین اظهار نموده بودند:

تردیدی نیست که همه باید از احکام اسلامی دفاع کنیم. ... مثلاً در مورد سنگسار آیه قرآن وجود دارد که باید برای سنگسار طایفه

ای از مؤمنان شهادت بدهند. در این زمینه این بحث وجود دارد که آیا سنگسار در یک میدان باز انجام شود و یا طایفه ای از مؤمنان می توانند عده ای محدود در فضای محدود باشند. ... ما باید مصلحت کشور را در یک فضای باز تبلیغات جهانی در نظر بگیریم که اگر فیلمی از سنگسار در تلویزیون های دنیا نشان داده شد به مصلحت ماست و اگر مصلحت نیست می توانیم همان شهادت طایفه ای محدود از مؤمنان را در نظر گرفته و حکم را اجرا کنیم و از آسیب های تبلیغاتی آن نیز در امان بمانیم." (روزنامه رسالت ۱۸ فروردین).

برخی از تماشاگران به خصوص تماشاگران آلمانی تاب تحمل این صحنه های فجیع را نداشتند، برخی از تماشاگران باور نداشتند آقای وزیری که ادعا دارد انسانی مترقی است و حامیان او فقط جناح دیگر را با حکومت طالبان افغانستان مقایسه می کنند این چنین با آب و تاب در وصف سنگسار و تأیید این حرکت وحشیانه سخن گفته باشد.

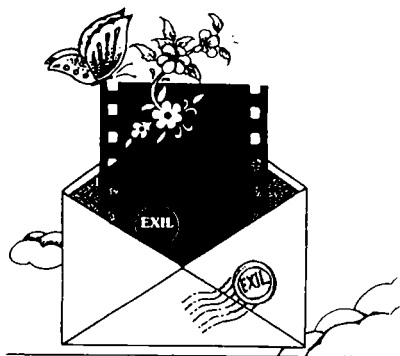
فیلم های جشنواره:

جشنواره هامبورگ با فیلم های ماهی قرمز و گل سرخی از آفریقا ساخته امیر رازی کارش را آغاز کرد، طی سه روز فیلم های زمان های قدیم سکه های ضرب شده (چیمین رحیمی)، چرخ گوشت (ه- الهیاری)، حق مرد، زجر زن و اشک کودک (مهرانگیز دابویی)، ترس از بلندی (ه- الهیاری)، اسم من ژوزف است (د. شیروانی)، روز تولد مادر بزرگ و لایپزیک (م. صمدی)، من به کسی تعلق ندارم (پاتنه آ بهرامی)، المدینا (احمد نیک آذر)، مرز (رضا پارسا)، موج و آرامش (رضا علامه زاده) نمایش داده شد.

در بخش جنبی جشنواره پسر ایران از مادرش بی اطلاع است ساخته زنده یاد فریدون رهنما به نمایش درآمد، نقد و بررسی این فیلم جداگانه و در همین شماره چاپ شده است.

جلسات بحث :

مهرانگیز دابویی، امیر رازی، داریوش شیروانی، مهرداد صمدی، رضا شهاب، محمد فرح منش، سینماگرانی بودند که در جشنواره شرکت داشتند و در جلسه گفت و شنود شرکت نمودند. در طول جشنواره همچنین جلسه ویژه ای برای بحث آزاد پیرامون سینمای تبعید برگزار گردید. نمایش فیلم های مرز و موج و آرامش آخرین فیلم های دومین جشنواره ی هامبورگ بود و آن گاه حسین افصحی سخن های پایانی جشنواره را به ایرج جنتی عطایی سپرد که روزهای جشنواره را با اشتیاق و علاقه همراهی می کرد با صحبت های کوتاه ایرج دومین جشنواره سینمای تبعید به کار خود پایان داد. در یک نگاه گذرا جشنواره هامبورگ به مشکلات نخستین جشنواره فائق آمد و دارد جای خود را به عنوان یک جشنواره ثابت در تبعید باز می کند. حضور تماشاگران هرچند افزایش را نسبت به سال نخست نشان می داد اما شایسته است در شهرهای بزرگ کانون های سیاسی و فرهنگی که با رژیم جمهوری اسلامی مرزبندی مشخص دارند پشتیبانی جدی تری از برنامه های در تبعید بنمایند و همین طور می بایست برای جلب تماشاگران کشورهای میزبان چاره ای اندیشید و شاید



بهرتر باشد با فعال شدن کانون سینماگران این مسائل نیز در جلسات کانون به بحث و تبادل نظر گذاشته شود. دومین جشنواره سینمای در تبعید هامبورگ با همکاری گروه همکار تماشاخانه کانون سینماگران تبعید مرکز آلمان و سینمای آزاد برگزار گردید.

بیانیه کانون سینماگران ایران

در تبعید

هم زمان با برگزاری دومین جشنواره سینمای ایران در هامبورگ، که از اول تا سوم ماه مه ۹۸ برگزار شد، هیئت دبیران کانون سینماگران ایران در تبعید تشکیل جلسه داد، و خطوط اصلی کار کانون و تطبیق آن با شرایط تازه را به شرح زیر مشخص کرد:

* - "کانون سینماگران ایران در تبعید" نهادی ست که سینماگران ایرانی معترضی در آن گرد آمده اند که به خاطر خفقان و سرکوب رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی ناچار از ترک میهن خود شده اند. از این رو کانون، نخست، ظرفی مبارزاتی ست برای دفاع از حق آزادی بیان در چارچوب مسائل اجتماعی سینما، و درعین حال، محلی ست برای یکپار قاطعانه با همه عوامل بازدارنده این آزادی، یعنی رژیم جمهوری اسلامی. بنابراین، واژه "تبعید" در ترکیب نام آن نشان گر خصلت و روح مبارزاتی آن است. این واژه، بیان گر اهداف سینماگرانی ست که به خاطر شرایط غیرانسانی موجود در ایران، نه تنها مخالف هرگونه همکاری مستقیم و غیرمستقیم در امور فرهنگی و نمایش فیلم و غیره با این رژیم پلیدند، بلکه، تمام توان خود را در راه افشاگری و یکپار با سیاست های غیرانسانی جمهوری اسلامی به کار می گیرند و کانون را محل حضور سینماگرانی نیز نمی دانند که با این رژیم مسئله ای ندارند و به ایران رفت و آمد می کنند.

کانون سینماگران ایران در تبعید، با دقت مسائل و تحولات درون جامعه ایران را

تعیین می کند و وظیفه خود می داند در چارچوب منشور خود در رویدادهای سیاسی شرکت کند و آماده است در گستره های فرهنگی، دوشادوش تمام نهادهای سیاسی و تشکلاتی که با رژیم جمهوری اسلامی و حکومت های آزادی ستیز مرزبندی قاطع دارند یکپار کند. با این حال، کانون، مطابق تعریف های رایج هرگز یک حزب و یا سازمان سیاسی نیست و گستره کار خود را محدوده مسائل فرهنگی می داند.

* - کانون سینماگران ایران در تبعید، با تمام رژیم آزادی ستیز و نامردمی جمهوری اسلامی در تضاد است و دست یابی جناح های مختلف رژیم به قدرت، از جمله رئیس جمهور شدن محمد خاتمی را که چندی در رأس وزارت ارشاد به این رژیم خدمت کرده است، تغییری بنیادی ارزیابی نمی کند و حرکات جناح ها را تلاش هایی مذبوحانه برای نجات رژیم جمهوری اسلامی و مقابله با جنبش رو به اعتلای مردم ایران می داند.

* - کانون، "آیین نامه جدید نظارت بر کار فیلم و سینما"، منتشره از سوی مهاجرانی وزیر ارشاد اسلامی را که یکی از یاران نزدیک محمد خاتمی ست و در آن، سینماگران ایران به مراتب بیش از پیش زیر تیغ سانسور و خفقان قرار گرفته اند، نشانه ی نبود تفاوت اساسی میان امثال خاتمی و وزیر ارشادش مهاجرانی، با تندروترین جناح های رژیم می داند و آن را مردود می شمارد.

محمد خاتمی در آغاز کار خود قول داده بود که به خصوص در وزارت ارشاد، بیشترین تحولات به نفع سینما انجام بگیرد. اما آیین نامه جدید نه تنها بهتر از آیین نامه پیشین نیست، بلکه به مراتب ارتجاعی تر، غیرانسانی تر و اسارت بارتر است و دست وزارت ارشاد را برای هر گونه تجاوز به حقوق خانواده ستم کشیده سینمای ایران باز می گذارد. در این آیین نامه، افزون بر مواد سانسورگرانه پیشین "بیان حقایق تاریخی و

جغرافیایی" در فیلم ها ممنوع است و فیلم ها را می توان حتی بعد از دریافت پروانه نمایش، به بهانه "ضرورت های سیاسی و فرهنگی" توقیف نمود. در این آیین نامه، حتی "صدای ناهنجار" و یا زمان کمتر از ۷۵ دقیقه (برای فیلم سینمایی) نیز سبب ممنوعیت فیلم می شود و شرط شرعی حضور زنان باید با ضوابط اسلامی تطبیق داده شود". در آیین نامه جدید وزارت ارشاد، مانند گذشته، صدور فیلم به کشورهای دیگر، به هر منظور (فروش، نمایش و یا شرکت در جشنواره ها) فقط با اجازه رژیم ممکن است و نیاز به پروانه مخصوص و اطلاع از نیات صادرکنندگان دارد. از این رو، هرگونه نمایش فیلم های جمهوری اسلامی در خارج از کشور، به خصوص به طریق ۳۵ میلیمتری، فقط از طریق اجازه وزارت ارشاد ممکن است.

شرکت در جشنواره های سینمایی نیز فقط با اجازه و تأیید وزارت ارشاد شدنی ست! و این محدودیت عملاً دست سازندگان فیلم ها را از ارسال فیلم های خود به جشنواره های دلخواه کوتاه می کند و به وزارت ارشاد امکان می دهد که فیلم های ساخته شده در ایران را فقط و فقط در جهت بهره گیری سیاسی رژیم به جشنواره ها ارسال دارد.

* - کانون سینماگران ایران در تبعید، به نیت دفاع از روح آزادی و یکپار مداوم با آزادی ستیزان، توجه تمام احزاب، سازمان ها و نهادهای سیاسی، فرهنگی، رسانه های همگانی اپوزیسیون و همه آزادیخواهان را به سیاست های ضد مردمی فرهنگی و سینمایی جمهوری اسلامی جلب می کند و از آنان می خواهد که کانون را در یکپار علیه سانسور، خفقان و آزادی کشتی یاری رسانند.

کانون سینماگران ایران در تبعید (مرکز آلمان) مه ۹۸، هامبورگ

رونوشت به: مطبوعات و رسانه های همگانی با پیوست "آیین نامه جدید جمهوری اسلامی برای نظارت بر کار فیلم و سینما"

جهان یکی است



"جهان یکی است" عنوان دو نمایشگاه عکس مسعود معمارنژاد است در دو مکان مختلف، در آمستردام برگزار شده اند. نمایشگاه اول در اسخولینگ بورو آمستردام از اول ماه آپریل تا پایان ماه مه ادامه دارد. دومین نمایشگاه در گالری شهرداری منطقه ی اسلوترمیر آمستردام به تماشا درآمده که از ۲۸ آپریل تا پایان ماه مه برپاست.

هر دو نمایشگاه دارای تصویرهایی از طبیعت زیبا و سرشار ایرانند. تصویرهای زندگی اجتماعی مردم کوچه و بازار که مشغول انجام کاری هستند، بدنه اصلی را تشکیل می دهند. تصویرهای زنان در نمایشگاه ها

جایگاه ویژه ای دارند که مورد توجه بینندگان نیز قرار می گیرند. آخرین آثار معمارنژاد که در طول اقامت او در هلند برداشته شده اند و سیاه و سفید هستند دربرگیرنده ی چهره های مردم عادی است. هنرمند در این جا نیز به کار عکاسی اجتماعی، شاعرانه ادامه می دهد. عکس های "جهان یکی است" در مجموع تصویری متنوع اجتماعی و بدیع از طبیعت ایران در برابر دیده گان می گسترانند. تصویری که زشتی ناهرابری اجتماعی، کارسنگین و تکنولوژی عقب مانده را که ناشی از سیاست های ضد مردمی، استثمار و غلط است را در زمینه های مختلف کشاورزی، صنعتی، اجتماعی و ... را به رخ می کشد. اما تخم نوامیدی و یأس نمی کارد چرا که همواره تصویرهای زیبای طبیعت را که از پویایی، زاینده گی و تغیر یابنده گی درونی برخوردارند به همراه دارند. این ترکیب سببی است تا بی آن که کارها سیاسی باشند، کنار بی عدالتی های اجتماعی، امید به دیگرگونی سیاسی اجتماعی رویانده گردد. عکاس، در دعوت نامه های نمایشگاه، از عظیم ترین، باشکوه ترین و زیباترین رویا اش سخن رانده است:

جهان یکی است:

انسان رویا دارد. رویا فقط از آن آدمی است. من هم رویایی دارم هم چون همه ی انسان ها. رویای من این است که عکس های زیادی داشته باشم. چه تعداد؟ یکی، دوتا، صدتا،... هزارتا، نه... بیشتر میلیون ها؟ بیشتر... میلیاردها. تقریباً پنج میلیارد. جهان یکی است! ولی تقریباً پنج میلیارد انسان بر روی زمین زندگی می کنند. رویای من خیلی عظیم است. پنج میلیارد عکس ۷ بدون تصویر دیکتاتوران. این یک آرزوی با شکوه است. جهان بدون مستبدان. می خواهم رویای ام را با خط خیلی درشت بنویسند کافی نیستند... می خواهم از توهم یک عکس بگیرم... جهان یکی است ولی دیکتاتوران زیادند. عکس های من از آن تو هستند، برای تو.....

مسعود معمار نژاد علاوه بر عکاسی در زمینه های سینما و مطبوعات نیز فعالیت دارد. تا کنون ۵ فیلم کوتاه و مستند ساخته. هم اکنون می کوشد امکانات ساخت فیلمنامه جدیدش "مرگ هیزم ها را نبر" را فراهم کند.

* - شعری از "یانوس ریئوس" شاعر یونانی

حاکمیت در قرآن

سخنرانی

باقر مومنی

پنجشنبه ۲۹ اکتبر ۱۹۹۸

ساعت ۸ شب

با همکاری

Eine welt Zentrum

نشانی:

Karlstorbahnhof
Am Karlstorbahnhof 1

هایدلبرگ

تلفن اطلاعات 06221/978927

06221/978931

فاکس

پسر ایران از مادرش بی اطلاع است

هنگام برگزاری دومین جشنواره ی سینمای تبعید هامبورگ (اول تا سوم می ۹۸) فیلم سینمایی پسر ایران..... کار زنده یاد فریدون رهنما در بخش جنبی نمایش داده شد. به مناسبت نمایش این فیلم تحلیلی را که یوسف اسحاق پور محقق سینما سال ها پیش نگاشته است تجدید چاپ می کنیم. این بررسی نخستین بار در مجله ی نگین شماره ۴۵ سال ۱۳۵۶ با ترجمه شاهرخ مسکوب چاپ شده است.

تجربه کرده بود. پیش از آن که به منزلت ایرانی ترین سینماگر برسد، شاعری فرانسه زبان بود. از آن پس، و در پرتو روشنی تازه ای، اشتیاق و کنجکاری او در باب ایران به نیروی تمام برانگیخته شد. نخستین اثر او، فیلم کوتاهی در باره تخت جمشید، مرثیه دنیایی از دست رفته نیست، بلکه با توجه به ویرانه ها، پرسش بر سر سازندگان آن هاست. در فیلم دوم او، همین ویرانه ها صحنه گفتگوی بی پایان شخصیت های اساطیری حماسه است. در حضور ویرانه های باز مانده از گذشته و نمایش این زمانی که به استقبال آن ها می روند، نوعی "ناسازی" تاریخی (anachronisme) تکرار می شود. دیگر پرسش از بیرون تکوین نمی شود بلکه به صورت رابطه این شخصیت ها با سرنوشت و تاریخشان در می آید. قهرمان این فیلم، سیاوش کسی است که مرزها وجود او را درنوردیده اند، مرزهایی که در عصر اساطیری "ویژگی" را محدود کرده اند. او این سو و آن سوی خط است. در پسر ایران از مادرش بی اطلاع است سرکرده ای یونانی به اشک پارتی می گوید "تو که سراپا یونانی هستی، حتی پیش از خود ما". اما در این فیلم اخیر، تاریخ بی نهایت نزدیک و بسیار دور شده است. نزدیک از آن جهت که پرسشی در باره آن مستقیماً مستلزم پرسشی در باره زمان حال است. از همین رو، در حالی که صدایی از خود می پرسد چه اتفاقی افتاده، فیلم با عکس هایی از ایران امروز آغاز می شود نه با اشیاء تاریخی. و دور، از آن جهت که گذشته تاریخی وجود ندارد مگر به صورت باز مانده هایی در موزه. دوربین بعد از عنوان، نگاهی به اشیاء موزه می اندازد. نگاهی پرسنده، مبهم و جوینده بی آن که دقیقاً بدانند جویای چیست، نگاهی تقریباً بدون دیدن زیرا جویای چیزی است که باید اصیل ترین میراث او باشد. دوربین در برابر مجسمه ای موقر، مجسمه ای بدون دست یک پارتی، درنگ می کند. تکرار و این زمانی کردن تاریخ، این که هرگز نمی تواند چیزی بیش از نمایش و تأثر باشد و گرنه به صورت نقاب، فراموشی تفاوت ها و رازآمیز کردن گذشته در می آید - که در تکرار - خواهان رازآمیز

" باید آن چه را که ویژه ماست درست مانند آن چه از ما بیگانه است بیاموزیم. به همین علت است که ناچار باید به یونانی ها توجه کنیم." هولدرلین

یونان در نظر ایرانی بیش از هر چیز مغرب زمین و مهاجم است. این کشور کهنسال در تاریخ دراز خود مهاجمان دیگری هم دیده که رویاروی آنان همیشه مجبور بوده خود را باز شناسد و از خاکستر خود باز زاده شود. پس چرا در پسر ایران از مادر بی اطلاع است، و از میان همه آنان یونان انتخاب شده است؟ چون که دوباره امروز هم " دیگری " مغرب زمین است. و نیز برای آن که یونان در ایران چیزی را بیدار کرد که تاریخ ویژه آن، استبدادی مداوم، خفه کرده بود. در برابر یونان، کار پارت ها فقط راندن ساده بیگانه به سبب وابستگی به سنت نبود بلکه آن ها به ضرورت آزادی جنگیدند. پارت ها در برابر این دو امر، "گذشته" و "دیگری" می بایست ممکنات را باز می یافتند، گذشته را تأمل می کردند، و "ویژگی" را از طریق شناخت بیگانه فرا می گرفتند. بدینسان "ویژگی" دیگر چون تمامیتی نفوذ ناپذیر، زمینی بکر، خالص، که به علت بسته بودن در خود، دارای خلوصی که آمدن غریبان آن را آلوده و خراب کرده باشد، نبود. هرگز "ویژگی" بی که به روی بیگانه بسته باشد، وجود نداشته است، بلکه همان طور که در پایان فیلم آمده مردم جهان، جریان مداوم آزاد شدن، پرچم آزادی و یا مشعل را به دست یکدیگر می سپردند. بدین گونه یونانی باید به ضد ایرانی مهاجم می جنگید و خود را باز می شناخت همان طور که بعدها پارتیان با یونان جنگیدند. از همان آغاز فریدون رهنما از نفی ساده و ساده لوحی ناسیونالیسم تنگ نظر - که از معصومیت به دور است - فراتر می رود. زیرا - باز به قول هولدرلین - او می دانست که، "کاربرد آزادانه چیزی که "ویژه" ماست، بسیار مشکل است." او در شمار کسانی بود که وسوسه مغرب زمین را - نه چون سودایی دیررس، بلکه از نوجوانی و تحصیل در پاریس - به شدت احساس و



نمایشی کردن تاریخ با هدف خاصی که دارد، دچار همان مسائلی است که بر صحنه نمایش داده می شود. این مخالفت مداوم نسبت به کار کارگردان کم کم به بازیگران گروه نیز سرایت می کند. در این تناوب میان صحنه و زندگی روزمره موضوع بر سر انعکاس مکرر آن دو در یکدیگر نیست، بلکه علی رغم تفاوت ها، موضوع بر سر پیوند واقعیت های روزمره و اصل عمل، و یگانگی آن هاست. بدین ترتیب است که هر عملی، در هر مرتبه ای، مبارزه ای است بی گذشت، مبارزه ای که با تأمل در بنیادها و هدف های خود، بارور می شود. مثل قهرمان نمایشنامه و در سخت ترین لحظه تنهایی، آنگاه که همه رهایش کرده اند، و او فقط با نجاری پیر می تواند هم صحبت باشد، کارگردان نیز به خود، به معنای کوششی که می کند، به قلمرو حرکت امروز و به حقیقت شخصیت تاریخی که می خواهد بر صحنه آورد، می اندیشد.

آهنگ فشرده تفکر مداوم و صبور فیلم در همین پرسش های بیایی و نفی هرگونه سازشکاری است. تفکری که تبدیل به شعر می شود. این فیلم که همه چیز را در برابر دیده عرضه نمی کند، با صرفه جویی بسیار در حرکت و بی اعتنایی به خشنودی دیگران، در سینمای امروز به لحظاتی سرشار از دیدار دست می یابد. منظره هایی با زیبایی شگفت انگیز، کوه، زمین، آب، درخت، آسمان، چهره و بنا که بی حرکت - چنان که گویی در ماوراء تصویر- به صورت پیدایش نخستین خود درآمده اند با موسیقی دلشکافی (برای دلی که از آن بر می آید و دلی که در آن می نشیند) همراهند، دم آتش و شکایت و سرودهایی در نهایت خفقان و سکوت نجات بخشی که نمی تواند متوقف شود - این زیبایی دعوت به تماشا نیست، دلربا نیست، با مونتاژی بسیار روشن - مانند شدت ضرب آهنگ یک ورد - بیننده را به چنگ می آورد و بر او

کردن زمان حال است. بنابراین در آوردن بازمانده ها به صورت امری کنونی، نمایش است و روی آوردن به تاریخ ناشی از پرسشی است در باره زمان حال. برای مجسمه ای ساکن که تنها روی صحنه دارای زندگی است، این دست هایی که در تمام طول فیلم می نویسند و از پرسشی به پرسشی دیگر جهت حرکتی را دنبال می کنند، این دست هایی که انگار به مجسمه ساکن و بی دست هدیه شده اند، لازمند تا این مجسمه زندگی یابد. و اما در صحنه، با تعمدی در "تأثیردازی" و حتی رنگی کردن آن- در حالی که بقیه فیلم سیاه و سفید است- گذشته ای که در جای دیگر نمی تواند احیاء شود، محل تأمل قرار می گیرد. تاریخ با گشودن راه خود از خلال دشواری ها و مبارزه ها، نیروی دردناکش را باز می یابد. این آغاز پرسنده به مجسمه جان می بخشد. اما پیوسته قامت آن، شخصیت تاریخی قهرمان را از ابعاد مردی اهل عمل و در معرض مخالفان خارجی و همکاران، برخوردار می کند، مردی که ناچار است با تردیدها و ناهمی های آنان می بایست به یاری او می آمدند بجنگد. مردی که در باره عمل خود و اعتبار آینده ای که شکل آن را نمی شناسد و با این همه باید آن را بسازد، پرسان است. بدین ترتیب در ورای خصلت تاریخی و برکنار از گذشت زمان، صحنه به مثابه جلوه گاه طرح مسائل اساسی و پرسش هایی که امروز هم اساسی هستند، در نظر می آید. در این جا تأثیر وسیله ای است تا کوشش و وظیفه بر صحنه جای گیرد. رنگ "صحنه" ای را، که هم نمایشگاه تاریخ و هم محل پرسش های اساسی در باره عمل تاریخی است، مشخص می کند و این قسمت تأثیری فیلم را با تصویرهای رنگی ثابت ایران (که پیش از این سکانس های تأثیری نیز در فیلم آمده بودند) می پیوندد، با تصویرهای ایرانی که به عنوان شالوده ای حاضر، بیرون از دسترس این تاریخ واقعی است، که در قیاس با آن عمل معنا می یابد. رنگ اساسی و پایدار را از اختلاط با واقعیت های تصادفی، جدا می کند. بازیگر، نویسنده و کارگردان نمایشنامه که شخصیت اصلی فیلم نیز هست، در پایان، مبهم و گنگ می گوید: "نمایش یا زندگی...."

* * *

زیرا هم چنین در پسر ایران.... واقعیتی روزمره وجود دارد که با آن چه در صحنه می گذرد، در مقابله نیست. صحنه جایگاه ضرورت است، اما زندگی هم فقط تابع برخوردهای تصادفی نیست تا در جهت خلاف صحنه باشد. شخصیت اصلی فیلم، آن که به مجسمه نگاه می کند، آن که در تمام طول فیلم می نویسد، می کوشد تا نمایشنامه ای در باره پارت ها اجرا کند. کوشش او - همان گونه که در فیلم بیماری تاریخی نامیده می شود- برای این که گذشته را به زندگی بازگرداند تا دریچه ای باشد برای پرسش ها، به همان مشکلاتی بر می خورد که قهرمان نمایشنامه در عقل تاریخی اش دارد. بدین ترتیب

مرگ ما حق نیست

سهراب شهید ثالث در گذشت و ما از مرگش اندوهگینیم. اما نمی‌خواهیم فقط به رسم همگانی مرثیه‌ای بخوانیم و بگذریم. اینک مرگ هر یک از ما، چشمان ما را به روی زندگی گشاده‌تر می‌کند، و ما چون در خود خیره می‌شویم مرگ را می‌بینیم که در گذر است و بی رحمانه با می‌گوید تا از میان ما بر دارد. شاید اگر زیستن ما با قاعده بود، یعنی معیاری به روال طبیعت بشری و دور از ستم کثی و بی داد بر آن جریان داشت، مرگ ما نیز هر چند با دروغ، اما چون پدیداری طبیعی حق بود. اما وقتی زمان را از تو دریغ می‌کنند تا توانی بگویی و بسازی، مرگ دیگر حق نیست. مرگ سهراب حق نبود. و او پیش از آن که توانسته باشد درونه پر از خروش انسانیش را به نمایش بگذارد رفت. اما چرا؟ او می‌توانست در همان میهن بلازده اش شکم خود را سیر کند، پس چه دردش بود که راه افتاد و از ریشه و آبشخور فکر و ذهنش کنده شد؟ و در این جا، در غربت، آیا به راستی از درد داشتن سرطان و یا بیماری سلّ بود که به الکل پناه آورد؟ یا این که می‌خواست چیزی را فراموش کند؟ ما، هر کدامان، چه به الکل پناه برده باشیم، چه نه، چه چیزی را خواسته ایم بسازیم و نتوانسته ایم که این چنین پریشانیم و اندوه مان از اندازه بیرون است؟ این همه بمب و جنگ و چپاول و بی عدالتی و زورگویی برای چیست و ما چرا باید با هر وسیله‌ای که دم دست می‌یابیم، این قدر فریاد بزنیم که حق نیست یک مشت جانی و ستمگر و چپاولگر، روزگار مردم را در کشور ما و یا در هر جای دیگر این جهان پهناور این طور سیاه کند، و باز با این حال، زورمداران جهان ککشان هم نگرد و به حمایت از قتل و غارت حکومت گران و جنایت کاران ادامه بدهند؟

سهراب شهید ثالث در گذشت. او هنرمند بود. فیلم ساخت، مبارزه کرد و فریاد زد، اما نتوانست حرفش را تمام کند. دق کرد. مرگ او حق نبود. اندوه و افسوس ما از این روست. همه امید ما این ست که کاری کنیم تا این سرنوشت تلخ را چاره‌ای باشد.

بخشی از بیانیه کانون سینماگران ایران در تبعید (مرکز آلمان)

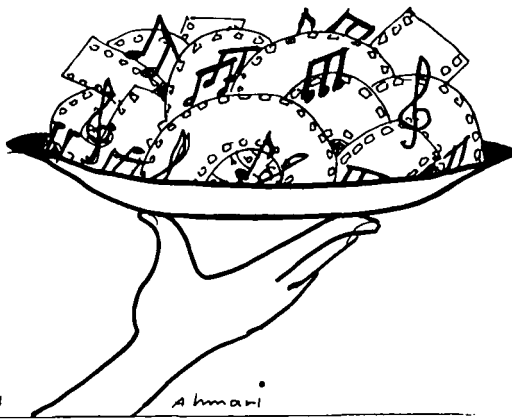
تسلیت

فرخ چوبک، دوست و همکار عزیز

درگذشت نویسنده نامدار ایران، صادق چوبک را به تو و خانواده محترم چوبک تسلیت می‌گوییم. جشنواره سینمای در تبعید - سوئد * - همکاران و یاران مجله سینمای آزاد، درگذشت نویسنده برجسته معاصر صادق چوبک را به فرخ چوبک و خانواده اش و اهل ادب و فرهنگ تسلیت می‌گویند.

بیروز می‌شود. نه برای آن که او را از پا درآورد بلکه تا او به خود آید احساس کند، تا پیام را فراگیرد. کشتش و کوشش او جز به روشنی منجر نمی‌شود. اما این روشنی با سقوط در واقعیت روزمره که لحظه آرامش است به دست نمی‌آید. این لحظه‌ی آرامش، پیش از آن که لحظه شاعرانه فلسفی عمل تأتری آغاز گردد، با چرخشی در زندگی قهرمان فیلم نمودار می‌شود. موضوع بر سر ناهنجاری شب نشینی عیاش جماعتی از هر قماش است که به روی خارجی بسته ولی از عوارض آن تباه می‌شود. این سرآغاز (یا منشاء *degre zero*) واقعبینی است که درست از آن تمام پرسش‌ها در باره چیز دیگر زاده می‌شود. ایران و تاریخ دو غایب بزرگ این واقعبینند. بیگانگی این جماعت سبب می‌شود که، امر اساسی در جای دیگر، در سرزمین دور، بازمانده‌های موزه یا صحنه تأثر، مطرح شود. چون این جماعت در خود جدا مانده، جدایی در تمام سطوح و در انفجار فیلم وجود دارد. اگر این جدایی نبود فیلم بدل به حماسه‌ای یکنواخت می‌شد، دیگر نه نگاهی بود.... و نه صدایی تنها، رانده به درون، بسته و رها شده در سکوت صفحه سفید کاغذ. معهذاً این صدایی که خود را می‌نویسد، این تهایی که علی‌رغم همه چیز و به وسیله پرسش‌هایش ظاهر می‌شود، هم چنان که به فیلم "ضرب آهنگ" می‌دهد و آن را تقطیع و یکپارچه می‌کند، می‌کوشد تا بیگانه و جدا مانده را در خود متحد کند. نوآوری فیلم، با توجه به نبودن عمل دراماتیک بی‌واسطه، در همین گذر دائم از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر، در این تنش میان کثرت و وحدت و گسستگی و پیوستگی است. از خلال چند گونگی تصویرهای کاملاً متفاوت، مانند عکس، سند، نمایش، خیال پردازی، درام در برابر همه نیروها و موانع راهش را می‌گشاید و صدایش را در سرودی عاری از خشو و زوائد به گوش می‌رساند - به هم گره می‌خورد. این، نه آهنگ گشایش کیهانی مشرق باستانی است و نه برتری عمل که در سنت مغرب زمین روزمرگی را به مرتبه تاریخ می‌رساند، بلکه چون ملاقاتی است در آستانه، گسترشی ایستا، از فرط بی‌تابی خویشتن دار و آتشی درونی که در تصویرهای ایرانی به اوج می‌رسد. و از خلال این کندی و امتناع چیزی رخ می‌دهد، پسر ایران از مادرش بی‌اطلاع است سرگذشت شکست نیست بلکه موفقیتی نمونه است که برای به نتیجه رسیدن - حتی به بهای رنج تنهایی شدید - خواهان هیچ سازشی نیست. و این تنهایی بازتابی ندارد مگر سخنان صنعت‌گری پیر و ندای دور بیگانه‌ای محبوب. مثل این که از انعکاس صدای آنان در این جا نیز گذشته و دیگری "ویژگی" را پذیرفته و کشف کرده‌اند. در صحبت از اعتقاد خود به سینما، فریدون رهنما می‌گفت: "باید ایستادگی کرد - علی‌رغم هر چیزی - حتی به بهای زندگی." تنها با چنین رویه‌ای سینما و زندگی معنای واقعی خود را باز می‌یابند.

موسیقی و فیلم



دیداری و شنیداریش انبان نموده است. از میان آهنگسازان بی شمار در صنعت فیلم تنها معدودی از آهنگسازان پرآوازه معاصر بدان پیوستند. در شماره گذشته به اختصار علل آن را بیان نمودم. کسانی چون استراوینسکی آهنگسازانی چون شوئنبرگ هرگز نتوانستند با همه اشتیاق خود به سینما راه یابند، و این در حالی بود که شاگردش هانس ایسلر بدین امکان به راحتی دست یازید. جان ویلیامز با اظهار تأسف از این اتفاقات، بر نگرش پوپولیستی هالیوود خرده می گیرد که حضور تصنیف سازان را بر آهنگسازان بزرگ معاصر ارجح می دارد.

حضور التون جان خواننده پاپ در کنار سیمفونیک چون هانس سیمرن در فیلم کارتونی شیرسلطان به اندازه کافی تعجب آور بود، و لازم نمی بود تا با اعطای جایزه اسکار برای تصنیفی کاملاً معمولی که صدها از آن در بازار روز تولید می گردند آن هم در مقابل شاهکار موسیقی هانس سیمرن بر این تعجب افزوده شود.

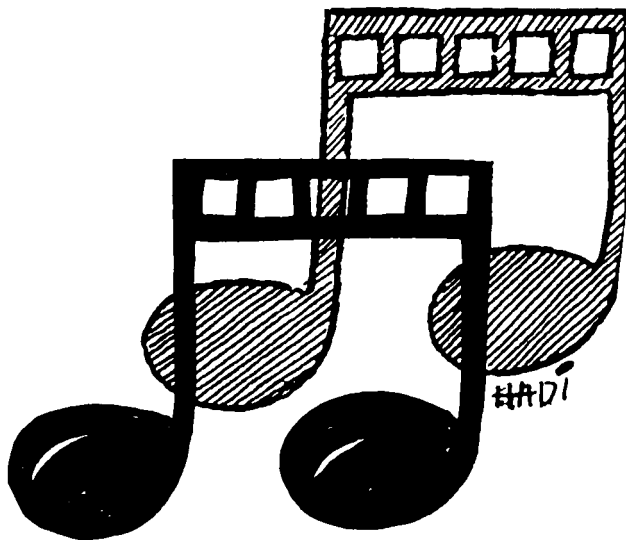
در صنعت نوپای سینمای ایران نیز همین نگرش پوپولیستی جریان دارد، جز در چند مورد که انگشت شمارند کمتر تهیه کننده ای از آهنگسازان ما سود جستند. موسیقی شازده احتجاب ساخته احمد پژمان با همه بدعت بودنش به لحاظ زیبایی موسیقی و توفیقش در اینهمانی با تصاویر هرگز نتوانست ادامه راهی گردد. باز ما شاهد حضور تصنیف سازان در عرصه صنعت فیلم بودیم. نتیجه اما همان که تکرارهای بی دریغی به گونه شابلون سازی تحت عنوان موسیقی فیلم ظهور می یابند.

از میان آهنگسازان نامداری که در عرصه موسیقی فیلم گام هایی برداشتند، لازم است از آرون کوپلاند نام برد.

Aaron Copland از معدود آهنگسازان برجسته موسیقی کلاسیک قرن معاصر است که در ساختن موسیقی فیلم چند صباحی کار کرد. هرچند این همکاری بخش کوچکی از فعالیت او را در بر می گیرد اما همان کمیت پایین که از ۶ فیلم سینمایی و ۲ فیلم مستند تشکیل یافته، نقش موثری در تکوین موسیقی فیلم عهده دار بوده است. کوپلاند برخلاف بسیاری از همکاران خود به مثابه آهنگساز موسیقی جدی اهمیت

هرچند سینمای فرانسه برای اولین بار موسیقی فیلم را با دعوت از آهنگساز نامداری چون کامیل سن سانز Camill Saint Seans در فیلم Film d ART آغازید، اما این بدعت گذار هرگز نتوانست در روند تاریخی تکامل سینما میعادگاه آهنگسازان بزرگ گردد.

صنعت فیلم در هالیوود با در اختیار داشتن سرمایه های عظیم مالی و رقابت های کمپانی های فیلمسازی جهت جلب و تصرف بازار و کمیت روزافزون تولید سینمایی شرایط زیست و کار را برای آهنگسازان به نحو احسن فراهم می نمود. آهنگسازان حرفه ای صنعت فیلم در هالیوود سلیقه جمالشناسانه خاصی را در انتخاب فیلم و یا کارگردان و تهیه کنندگان اعمال نظر نمی نمودند. و این سنت تا به امروز همچنان برقرار است. آهنگسازانی چون تیومکین، اشناپنر، روزا، که از پرکارترین و موفق ترین آهنگسازان هالیوود به شمار می آمدند بر روی فیلم های گوناگونی به لحاظ ارزش هنری آن ها موسیقی نوشته اند. هنگامی که اشناپنر تنها در یک سال بیش از سی موسیقی فیلم می سازد گمان نمی رود که او را مجال انتخاب و تمیز فیلم هنری از غیر هنری بوده باشد. در این شکی نیست که بیشترین علت جذب آهنگسازان به موسیقی فیلم همانا جاذبه مالی آن بوده و هست. و تنها از پس آن است که موضوع جادو واره گی هنر سینما خودنمایی می کند. سینمای هالیوود از آهنگسازان بسیار مبرز و با ذوقی برخوردار بوده و هنوز نیز هست. که هر یک از آنان می توانست فاتح موسیقی کنسرتی زمانه خود باشد. و به همین نسبت نیز آثار ارزشمندی را حتی در راستای تکامل خود موسیقی موجب آورد. موسیقی سینما در عصر معاصر توانست در مواردی پلی باشد میان موسیقی مدرن و شنوندگان غیر متخصص. عصر تصویرگرایی که در ذهن هر آهنگسازی پنهان و آشکار وجود دارد، برای اولین بار نتوانست به کمک تصویر علل تجریدگرایی و یا گرایش آنتی هارمونیک خود را توضیح دهد. به طورمثال تماشاگر سینمای امروز نمی تواند پذیرای موسیقی رمانتیک و عاشقانه در بیان تصویری باشد که شکلی از خشونت توأم با حضور اضطراب را نشان می دهد. او تجربه های بسیاری را در حافظه



خاصی برای موسیقی فیلم قائل بود و آن را به مثابه یک فرم هنری در نظر داشت. مشارکت او برخلاف همکاریانش به سینمای هنری و با شاید بهتر است گفته باشم هنری تر خلاصه می شد. آثار کلاسیکی چون موشها و آدمها (۱۹۴۰) ساخته لوئیز مایلستن Lewis Milestone چگونگی این مشارکت هنری را باز می گوید. موسیقی او ساده و روان در طرح ساختمانی ست از تم های مردمی بهره می گیرد بی آن که جایگاه هنر و تعهد خود را نسبت به جمالشناسی نوین فراموش نماید. موسیقی اش در همان حین که مغلوب تصاویر نمی شود، تصاویر را هم مغلوب خود نمی نماید. اینهمانی تصویری و موسیقایی بیننده را با مفهوم مجموعه متشکله هنری آشنا می کند. با همه شکوهش ساده و روان است. توفیق او در این فیلم همکاری با فیلم دیگری چون شهر کوچک ما our town از ساخته های ثورنتن وایلدرز Thornton Wilders را به همراه آورد. هر دو فیلم توانستند توفیق بسیاری نزد تماشاگران به دست آورند. با این همه تا فیلم بعدی شش سال کوبلاند به کار سینمایی دعوت نمی گردد. گفته می شود کمپانی های فیلمسازی در هالیوود تنها با آهنگسازانی کار می کنند که در همان کالیفرنیا سکنی گزیده باشند. به نظر می آید که چنین برهانی با همه آن که حقیقتی را در درون خود نهفته دارد نتواند همه آن حقیقت را در بر داشته باشد.

می گوید:

۱- موسیقی می تواند درک زمانی و مکانی را القاء کند، موضوع با اهمیتی که متأسفانه همه آهنگسازان بدان توجه نمی نمایند.
 ۲- موسیقی می تواند حالت های روانی حادث از فیلم را در پس اتفاق صحنه ای توصیف نماید، می تواند در همین راستا تماشاگران را در درک عمیق تر صحنه ها یاری رساند و امکان ظهور نوعی از حادثه را مهیا سازد.

۳- موسیقی می تواند احساس تداوم صحنه ها را در دگرگونی ها و تغییراتش زنده نگاه دارد، و می تواند بخش های مقاطع یک موضوع را وحدت ببخشد و در یک کلیت غیر مقاطع به گوش و تماشا بگذارد.
 ۴- موسیقی براساس نیاز داستانی و تکنیک های صحنه ای مجبور به نوعی پر نمودن فضاهای غیر موسیقایی ست، ضرورتی که هیچ آهنگسازی تمایلی بدان ندارد.

آثار کوبلاند در عرصه سینما عبارتند از:

- 1- the City 1939
- 2- of mice and men 1940
- 3- our Town 1940
- 4- the North Star 1943
- 5- the Cummington Story 1945
- 6- the red Pony 1949
- 7- the heiress 1949
- 8- something wild 1961

بسیاری از آهنگسازان اروپایی در هالیوود سکنی گزیدند، و در صنعت فیلم نام و آثار ارزنده ای از خود بر جای گذاردند. از آن میان می توان میکولوس روزا را نام برد.

Miklos Rozsa در سال ۱۹۰۷ در بوداپست متولد شد. از ۵ سالگی به نواختن ویولن پرداخت و در ۸ سالگی اولین کنسرت خود را اجرا نمود. در نوجوانی به سمت مدیریت انجمن فرانس لیست برگزیده شد و نقش مهمی را در حمایت و معرفی موسیقی مدرن و معاصر خود را به عهده گرفت. در دفاع از نوآرانی چون "بارتوک" واپسگرایی های

به نظر می آید که جان ویلیامز آهنگساز فیلم های اسپیلبرگ در این مورد گفته اش محق تر باشد. اسب قرمز the red Pony کار بعدی او براساس داستانی از جان اشتاین بک توضیح روشنی بر این چراها می دهد. کوبلاند که در عرصه موسیقی کلاسیک دارای سبک و نامی ست تنها به خاطر و با درکی هنری بر سینما نظر می افکند. در همین جا است که جایگاه هنری او از دیگر همکاریانش در عرصه موسیقی فیلم جدا می شود. او به موسیقی سینما عشق می ورزید و این تنها دلیل همکاری او بود. در همین مورد خود او پاسخ روشنی می دهد. "چندی پیش پرسشی از من شد، این که آیا همکاری من با سینما در یکی اقتصادی در پی دارد یا خیر؟ و دیگر این که آیا همکاری در چنین ورطه ای تجارنی مرا از کارهای جدی باز می دارد یا خیر؟ پاسخ من صریح و روشن بود. گفتم: اگر از دستمزد کمتری نیز برخوردار بودم باز بدین کار می پرداختم، بیشتر آهنگسازانی که به سینما جلب می شوند به خاطر سحر و جادویی ست که در نوع کار است. فرای موسیقی بالت، اپرا و سیمفونیک این فرم امکانات هنری جدیدی در اختیار آهنگساز قرار می دهد." تنها همکاری او در یک تولید بزرگ سینمایی، فیلمی بود از ساخته های ویلیام وایلر William Wyler به نام the Heiress (۱۹۴۹) که به خاطر موسیقی اش برنده جایزه اسکار گردید. کوبلاند تجربیات عملی موسیقی فیلم هایش را در موسیقی کنسرتی اش به کار می بست. او درباره اهمیت حضور موسیقی در فیلم

انجمن تئاتر ایران و آلمان

پنجمین فستیوال تئاتر ایرانی (کلن)

پنجمین فستیوال تئاتر ایرانی از پانزدهم تا بیست و نهم نوامبر سال جاری، به مدت پانزده روز، در شهر کلن، در چهار تئاتر، Bauturm، Horizont، Arkadas، Alte Feuerwache برگزار خواهد شد. در این فستیوال پنجاه گروه تئاتری از آلمان، ترکیه، کردستان، سوئیس، هلند، انگلیس، آمریکا، فرانسه، ارمنستان، افغانستان، سریلانکا، یونان و ایران شرکت خواهند ورزید و در شش مقوله ی تئاتری ذیل به هنرنمایی خواهند پرداخت:

۱- تئاتر کودکان و نوجوانان ۲- تئاتر موزیکال ۳- پانتومیم

۴- فیلم - تئاتر ۵- رقص - تئاتر ۶- درام

این گروه ها از پنج حوزه ی فرهنگی، تئاتری انتخاب می شوند:

الف- گروه ها و هنرمندانی که طولانی و بی گیر در طول مهاجرت و تبعید به تجربه های گوناگون تئاتری - فرهنگی ادامه داده و می دهند.

ب - گروه ها و هنرمندان کارکننده و برجسته ای که در طول ۲۰ سال اخیر به دلائل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از کار عملی تولید تئاتری، به طور موقت و یا طولانی پرهیز نموده اند و اکنون فضای مساعد فستیوال آنان را بر سر شوق آورده است تا به یاری بشتابند.

ج- گروه ها و هنرمندان جوانی که در سال های اخیر شکل گرفته و به تئاتر روی آورده اند و فستیوال را کانون مناسب و سالمی جهت ارائه ی تولیدات و انباشت تجربه می بینند.

د- گروه ها و هنرمندان مهاجر و تبعیدی جوامع و کشورهای دیگر که با درد و مشکلات مشترکی در آلمان می زینند.

ه- گروه ها و هنرمندان آلمانی مترقی که به یاری می آیند!

به هر حال، نقطه ی ثقل و گردهمآیی گروه های نامبرده شده بر سه محور استوار است:

الف- نفی هر نوع سانسور و محدودیت های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نژادی به منظور ایجاد فضای دموکراتیک برای پذیرش افکار و نظرات دیگران، هرچند مخالف

ب - ایجاد پل های ارتباط فرهنگی میان مهاجران ملیت ها و خلق های گوناگون با جامعه ی میزبان جهت تفاهم بیشتر

ج - ارائه تحلیل و جستجوی راه حل هایی جهت مشکلات عدیده ی پناهندگان در سرزمین های کاملاً بیگانه با آنان
برای کسب اطلاع بیشتر با نشانی، فاکس و تلفن انجمن تئاتر ایران و آلمان تماس بگیرید.

Tel.&Fax: 0228/256720

Postfach 2604,53016 Bonn

کلاسیک های کشورش را به نقد می کشید. عازم لایپزیک می شود و نزد Hermann Grabner به تحصیل می پردازد. پس از پایان تحصیلات مدتی را به عنوان دستیار " گراینر " در همان محل به تدریس می پردازد. پس از اجرای کنسرتی در سال ۱۹۳۲ در پاریس در همان شهر اقامت می گیرند. در سال ۱۹۳۴ کنسرت مشترکی با آهنگساز نامدار عصر خود ارتور هونه گر می دهد که توفیق بسیاری برای او به همراه می آورد. در صحتی که با هونه گر داشته است از او چگونگی تأمین زندگی مالی او را جویا می شود زیرا خود او به عین می آموزد که توفیق هنری برای گذران زندگی اش کفایتی نیست. هونه گر همکاری خود را با صنعت نوپای فیلم شرط تأمین مالی اش می خواند. روزی تا آن زمان هرگز تصورش را هم نمی نمود که سینما محلی برای فعالیت های موسیقیدانان جدی باشد به توصیه هونه گر فیلم بینوایان را که موسیقی اش را او ساخته بود می نگرد و بسیار تحت تأثیر آن قرار می گیرد. اما متقاعد به انجام چنین کاری نمی شود. طی همین سال ها آثار بسیاری را به روی صحنه آورد. قطعه بالت مجار او به مدت دو سال در تماشاخانه های لندن به روی صحنه بود. در سال ۱۹۳۷ ملاقاتی با ژاک فیدر Jacques Feyder کارگردان سینما که از پاریس می شناختش داشت. فیدر از او دعوت به همکاری برای فیلمش Knight without Armor با بازیگری مارلین دیتریش و روبرت دونات نمود. روزی در ابتدا این دعوت را نمی پذیرد زیرا نمی خواست از جایگاه هنر خود را به ورطه هنر تقنی و تجارتنی در اندازد. خود او خاطره اش را در این مورد این چنین می گوید.

" هنگامی که ژاک فیدر از من خواست موسیقی فیلم برایش بسازم، تقاضای او را فوراً رد نمودم زیرا نمی خواستم موسیقی از انواع رقص های سبک بسازم، هنگامی که او برایم روشن ساخت که او نیز دقیقاً همین را نمی خواهد، بسیار متعجب شدم. آن گاه پذیرفتم."

پس از چند کار دیگر در اروپا در سال ۱۹۴۳ قراردادی با استودیو پارامونت منعقد می کند و با چند فیلمی چون دزد بغداد و کتاب جنگل و صحرا توانست مهر پیروزی خود را بزند. موسیقی فیلم های مهمی را در هالیوود هم چون " بن هور، السید، جولیس سزار را ساخت و آثار ارزنده ای نه تنها در عالم سینما بلکه برای موسیقی از خود بر جای نهاد. روزی وفاداریش را به موسیقی کنسرتی هرگز از دست نداد. در پایانه دهه هفتاد تصمیم گرفت برای مدتی از کار فیلم کناره گیرد و وقت خود را وقف موسیقی کنسرتی نماید. روزی از معدود آهنگسازان کلاسیک و آکادمیک است که به هالیوود روی آورده و توانسته موفقیت های بزرگی را نصیب صنعت فیلم و خود نماید.

روزی پس از چند سکنه بی در پی از سال ۱۹۸۸ در بستر بیماری تنها به شنیدن موسیقی قناعت کرده بود، تا در سال ۱۹۹۵ در گذشت.

بخش سوم در شماره بعد

فقر، احتضار فضیلت

گفتگو با ناهید زارع درباره‌ی مرکز توانبخشی امام علی تهران



سینمای آزاد - من چند وقت پیش توی بخش خبری کانال تلویزیون RTL یک گزارشی دیدم، گزارش تکاندنده‌ای که بیش از چند دقیقه هم اینجا پخش نشد و بعد قضیه را پی گیری کردم متوجه شدم که این به هرحال گزارش طولانی تری است که در CNN هم پخش شده و بیشتر جستجو کردم دریافتم که کاوه گلستان و شما این کار را انجام دادین ولی هیچ انتظار نداشتم که شما را اینجا ببینم. نمایش این گزارش تکان دهنده در جشنواره انگیزه‌ای شد که ما به این گفتگو بنشینیم برای این که خوانندگان ما هم آشنا بشن با این کار ببینیم که در چه شرایطی شما این فیلم را ساختین و..

ناهید زارع - من هم خوشحالم که شمارو دیدم. این فیلمی بودش از یکی از مراکز توانبخشی توی ایران که پشت اقدسیه است در شمال تهران به اسم مرکز توانبخشی حضرت علی علیه اسلام تهیه شده. انگیزه تهیه این فیلم هم در حقیقت این بوده که وضع نابسامان بخشی از کودکان ایران را ما نشان بدهیم که درگیر چه مسائلی هستند. وقتی که این فیلم تهیه شد در آبانماه ۱۳۷۵ تقریباً می توانم بگویم ده روز بعد از تهیه این فیلم.... یک بخش هایی از این فیلم را نشان داد. این فیلم در اصل سه ساعته است که فقط سه دقیقه‌اش توی CNN به نمایش درآمد که تو فستیوال سینمای در تبعید هم، سیزده دقیقه از این فیلم به نمایش درآمد. وقتی که این فیلم تهیه شد دو روز بعدش وزارت امور خارجه من را خواست که در حقیقت اعتراف بکنیم که ما خیانت کردیم به مصالح مملکت که برای من اصلاً قابل قبول نبود چون تصور می کردم که این یک مسئله فرهنگی است که می تواند در ابعاد گسترده‌ای مطرح بشه و در حقیقت بحث های روانشناسی و مددکاری و پژوهش در زمینه مسائل کودکان را سبب بشود. ولی متأسفانه چون همیشه سران مملکت ما در جستجوی این هستند که ببینند که چه کسانی امنیت مملکت را با بیان حقایق دارند بهم می زنند در روزنامه های ایران این فیلم را فیلمی معرفی کردند تحریف شده و غیر واقعی. بدنبال آن نماینده یونسف در ایران که متأسفانه همیشه به سازمان ملل گزارش های غیر واقعی می دهد در جراید رسمی ایران ادعا کرد که این فیلم با بودجه یونسف ساخته شده و ما حق نداشتم این فیلم را بدهیم به آشویتدپرس در صورتی که اصلاً قراردادی با یونسف بسته نشده بود و ادعای آن ها به صرف این بود که من سه سال تمام با یونسف بعنوان نیروی داوطلب کار کردم و گزارش هایی را برایشان تهیه کرده بودیم و نمایشگاه هایی را با آن ها گذاشته بودیم. براساس این ادعا یونسف هم همصدا شد با وزارت امورخارجه و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و گفتند که این فیلم تحریف شده است و غیر واقعیه و این مرکز را یکی از بهترین مراکز نگهداری کودکان در سطح جهان معرفی کردند. من بلافاصله یک نامه نوشتم برای خانم سیلوانافوا سخنگوی سازمان ملل و نسبت به این جریان اعتراض کردم. خانم سیلوانافوا یکی از کسانی است که در سازمان

ملل همواره از خبرنگاران دفاع کرده. به دنبال اون یک فکسی هم زدم برای خانم کارلا بلانی رئیس یونسف در نیویورک که از نمایشگاه اول مان در ایران به اسم کودک و آینده دیدن کرده بودند و معترض شدم که نماینده های شما حق ندارند این چنین حقایق را وارونه جلوه بدهند و اگر بخواهید در این مورد سکوت کنید ما خبرنگاران چاره‌ای جز این نداریم که واقعا سازمان ملل را هم در ارتباط با جنایت هایی که به کودکان روا میشه بطور مستقیم شریک جرم بدانیم. من به هرحال در کشورهای دیگه نبوده‌ام ولی در ایران می دانم که واقعا سازمان ملل خصوصاً بخش یونسفش به وظایف واقعی خودش یعنی دفاع و حمایت از حقوق کودکان و مادران نمی پردازد بلکه به بهانه اینکه ما دولت ها را بیشتر تشویق می کنیم به کار خوب در سروش گذاشتن حقایق با دولت ها همکاری می کنند. خوشبختانه با عکس العمل مناسبی که سازمان یونسف در نیویورک انجام داد سه ساعت بعد از اعتراضی که من کرده بودم یک فکسی به ما رسید که سازمان یونسف در نیویورک این فیلم را تأیید کرده و در حقیقت این گزارش را واقعی خوانده. من جواب سازمان یونسف را کپی گرفتم بردم برای نماینده هاشان در ایران و هم چنین بردم برای وزارت امورخارجه و وزارت اطلاعات. و ما از سوی وزارت اطلاعات ممنوع الخروج شدیم. من سعی کردم که یک دیالوگ منطقی با وزارت اطلاعات برقرار کنم و به این ها تفهیم کنم که ما الان در دنیای ارتباطات داریم زندگی می کنیم و این که شما بیاین ما را ممنوع الخروج بکنید نمی توانید جلوی انتشار حقایق را بگیرید خوب من با یک فکس با دنیا ارتباط برقرار می کنم احتیاجی نیست که حتی از تهران خارج بشم. ما می توانیم با خبرنگارهای دیگر هم در سایر کشور های دیگر هم تماس داشته باشیم من جمله با خبرنگاران بدون مرز. و بعد در مطبوعات ایران مرا خبرنگار..... معرفی کردند که اصلاً این صحت نداشت به خاطر اینکه من تا حالا با هیچ خبرگزاری ای هیچ قراردادی نبسته‌ام که خبرنگار شون باشم. من فقط یک گزارشگر بودم که

چندین سال است دارم توزیمنه مسائل کودکان و زنان ایران کار می‌کنم و هم چنین بعنوان نیروی داوطلب با یونیسف همکاری می‌کردم. نمره این همکاری یک نمایشگاه بود به اسم کودک و آینده که در سال ۱۳۷۴ برگزار شد. برای اولین بار شانزده تا عکاس ایرانی آمدند دوربین‌های خودشان را زوم کردند روی مسائل کودکان و تزیین حقوق کودکان در ایران که نمره‌اش به نظر من خیلی قابل توجه بود به خاطر اینکه اون زمان آقای موریس کوپترن (کوپی تورن) هم در ایران تشریف داشتند راجع به بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران می‌خواستند تحقیق کنند وقتی که این عکس‌ها را ایشان دیدند توجهشان به رسیدگی به وضعیت حقوق کودکان در ایران جلب شد. توی نمایشگاه بعدی که ما گذاشتیم باز هم به اسم کودک و آینده با شرح عنوان نوجوانان، بزهکاری و آسیب‌های اجتماعی که سمیناری هم برگزار کرده بودیم که روانشناسان و حقوقدانان آمدند و راجع به مسائل کودکان صحبت کردند. این نمایشگاه مشخصاً روی بزهکاری و مواد مخدر، درگیری کودکان ایران با مواد مخدر بود. همزمان با این نمایشگاه این فیلم مرکز توانبخشی حضرت علی هم تهیه شد. ما مجوز گرفتیم از وزارت ارشاد که این فیلم را همین (فیلم سیزده دقیقه‌ای را که شما در جشنواره سینما در تبعید مشاهده کردید)، به نمایش بگذاریم متأسفانه بعضی از کسانی که در انجمن ملی حمایت از حقوق کودکان بودند مخالف نمایش این فیلم بودند چون فکر می‌کردند که این یک حرکت سیاسی خواهد بود در حالیکه من می‌گفتم که به هر حال ما مسائل کودکان را نمی‌توانیم جدا از مسائل و قوانین کشور بررسی کنیم یعنی که ما می‌گیم حقوق کودک این مربوط همیشه به قوانین موجود در داخل ایران و قوانین هم خوب قانونگذارانی می‌نویسند که در مجلس شورای اسلامی حضور دارند و خواه ناخواه ما برخورد با آن‌ها داریم یعنی اگر بخواهید از این زاویه نگاه بکنید ما نمی‌توانیم این انجمن را یک انجمن غیرسیاسی قلمداد کنیم با اینکه در اساسنامه این انجمن آمده، این انجمن، انجمن مستقل و غیرسیاسی و فرهنگی است اما مسائل کودکان ایران صرفاً مسائل فرهنگی نیستند بلکه مسائل حقوقی را نیز شامل می‌شود و این مسائل حقوقی هم ربط پیدا می‌کند به قوانین کشور خصوصاً اینکه دولت جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۲ به کنوانسیون حقوق کودک پیوسته و معنای پیوستن به کنوانسیون یعنی اینکه قوانین را یا مفادی که در اساسنامه کنوانسیون هست دولت‌ها مجبور هستند و متعهد هستند که اجرا بکنند و ما اعتراض داریم به این که چرا وقتی که به کنوانسیون می‌پیوندید قوانین آن کنوانسیون را اجرا نمی‌کنید. خوب با تبصره‌هایی که متأسفانه دولت‌ها برای کنوانسیون‌ها می‌گذارند اینکه بله ما قوانین کنوانسیون را اجرا می‌کنیم منتهی با توجه به فرهنگ غالب بر اجتماع.

س - که در حقیقت به نظر من این خودش یک سرپوشی است برای اینکه بتوانند آن معایب اجتماع که در اثر سیاست‌های دولت‌هاست از ذهن‌ها دور کنند.

ج - دقیقاً همین‌طور است به خاطر اینکه ببینید توی کنوانسیون حقوق کودک، کودک از زمانی که هجده سالش میشه دیگه کودک محسوب نمی‌شه ولی در قوانین ما یک دختر بچه ۹ ساله و یک پسر بچه ۱۴ ساله دیگه کودک محسوب نمی‌شه یک فرد بالغ محسوب میشه یعنی اگر یک دختری فرضاً یک تکه نانی بدزدد می‌توانند براساس اینکه او دیگه کودک نیستش دست او را قطع بکنند و این اصلاً با اصول کنوانسیون در تناقض آشکار است و ما باید یک برخورد جدی روی این مسائل داشته باشیم یا دولت این کنوانسیون را قبول دارد و باید اجرا بکند یا قبول ندارد نباید امضایش بکند.

س - این‌ها بیشتر به خیلی از سیاست‌های فعلی اون‌ها ارتباط دارد که حتی در مورد سینما هم بکار می‌رود این‌ها این مسائل را برای ویتترین خارجی خودشان می‌خواهند که خودشان تمدن و پای بند قوانین اجتماعی قلمداد کنند ولی این‌ها هیچ کدام برای اون‌ها در داخل تضمین نیست چون داخل باید همان رفتار اجتماعی خودشان را اعمال بکنند. در خارج یک ژست اجتماعی و امروزی به خودشان بگیرند، درست مثل این کاری که در فیلم می‌کنند. فیلم‌ها را به خارج از کشور صادر می‌کنند اما در داخل برای همان کارگردان‌ها مصیبت‌های بسیاری فراهم می‌کنند.

ج - یکی این مسئله هست یکی این مسئله دیگه‌ای هم که ما توی ایران باهاش درگیر هستیم اینه که خود قوانینی که مجلس شورای اسلامی تصویب کرده بعنوان قوانین داخلی باز هم از سوی قانونگذاران و مجریان قانون اجرا نمیشه. بر فرض من یک گزارشی تهیه کرده بودم راجع به آلودگی محیط زیست و در اونجا اشاره کرده بودم طبق ماده ۵۰ قانون اساسی که میگه که هر نوع فعالیت اقتصادی ولو به نفع مملکت که مضر برای محیط زیست باشد اکیداً ممنوع هستش باطری سازی نیرو که مال ارتش جمهوری اسلامی هست در سطح هوای تهران گازهای سیانور بخش می‌کنه و این کارخانه دقیقاً در مرکز شهر قرار دارد (در عباس آباد). این گزارش را من دو سه سال پیش نوشتم. وزارت اطلاعات منو خواست که این گزارش تو علیه مصالح مملکت بود من گفتم خوب من طبق قانون خودتون عمل کردم تو خود قانون اساسی نوشته انتشار آلودگی هوا ممنوع است. منتهی این‌ها می‌گفتند چون باطری سازی نیرو مال ارتش است تو مستقیم به کار ارتش دخالت کردی و این خلاف امنیت داخلی است. یعنی باین جور توجیهاتی که می‌کنند حتی قوانینی که خودشان هم قبول دارند اجرا نمی‌کنند.

س - دو مسئله در این گزارش شما هست، یکی خود این بچه‌ها نحوه نگهداریشان که خود تصویر به اندازه واقعا کافی گویا و خردکننده است و یکی دیگر پرستاران آن‌ها. آدم حس می‌کند که این درد حتی درد آن پرستار‌ها هم هست. یعنی اون‌ها هم خودشان مصیبت دیده هائی هستند آن‌ها هم به هر حال دقیقاً اسیر همان شرایطی هستند که به اون‌ها هم تحمیل شده و اون‌ها هم یک آدم هائی نیستند که در حقیقت غیرعاطفی باشند اما شرایط طوری است که در مسیری قرار می‌گیرند که همون بچه‌ها قرار گرفته‌اند.

ج - من یک چیز جالبی را که براتون می‌توانم تعریف کنم، زمانی که ما این گزارش را تهیه می‌کردیم از سوی کسانی که این بچه‌ها را نگهداری می‌کنند با استقبال مواجه شدیم. یعنی خود پزشکی که اونجا بود هفده سال هم هستش که در چنین مراکزی کار می‌کند و پزشک متخصص کودکان است خودش اومد جلوی ما را گرفت و گفتش که اگر شما بخواهید حقایق را وارونه جلوه بدهید و این‌ها را بیان نکنین من اصلاً اجازه نمی‌دهم فیلم بگیرین. با پرستارهایی که اونجا بودند وقتی که دیدند من با معرفی نامه سازمان ملل آمدم به طرف ما اومدن و هم چنین منو بغل می‌کردند که خوب پس یکی اومده به وضعیت ما رسیدگی کنه. چون عنوان می‌کردند که تا حالا صدتا خبرنگار اینجا اومده ولی آن چیزی که در جراید داخلی چاپ شده همه‌اش می‌گفتند که وضعیت این مراکز خوب هستش. چیزی که واقعا دردناک بود در کنار دردی که این بچه‌ها داشتند درد خود پرستارهای این مرکز بود. من با بعضی از این‌ها که صحبت می‌کردم یکی از پرستاران این بچه‌ها می‌گفتش که برای هفده تا بچه، فقط یک پرستار وجود دارد یعنی بیشتر استخدام نمی‌کنند تا پول بیشتری نبردازند

دستمزدی هم که به این پرستارها می دادند با این که در این گونه مراکز این ها پانزده تا هفده سال سابقه کاری داشتند بسیار ناچیز بود. می گفتند ما می آیم هفت صبح تا هفت شب و حقوق ماهانه ما پانزده هزار تومان در ماه است و یکیشان می گفت خب من دوازده هزار تومن کرایه منزل میدم و چهارتا بچه یتیم دارم و درحقیقت برای من واقعا خیلی دشوار هستش با سه هزار تومن با چهار تا بچه یتیم بخواهیم زندگی کنیم ولی من انقدر علاقمند به این بچه ها هستم و انقدر با درد این ها آشنا هستم و درد آن ها را درد خودم می دانم که باز هم میام توی این مراکز کار می کنم. یعنی واقعا تمام کارکنان اونجا به استثنای آقای امیری که مسئول بهزیستی بودند همه توی به شرایط وحشتناک بودند.

س - آیا در دیگر زمینه های اجتماعی پژوهش های دیگری داشته اید که به صورت فیلم دربیاید؟

ج - بله. ما از زندان های کودکان عکس ها و فیلم هایی تهیه کردیم که من امیدوارم که زودتر بتوانیم این ها را خارج کشور به نمایش بگذاریم. شرایط بچه ها توی زندان های دارا تادیب و مراکز، اسمش مراکز تعلیم و تربیته انقدر وحشتناکه که اصلا آدم باورش نمیشه. یعنی من که خودم یک بچه هشت ساله دارم یک پسر هشت ساله نمی توانم تصور کنم که بچه من می توانست یکی از اون بچه ها باشه. این جا بچه ای بودش که به خاطر دزدیدن بیست تومن پول از جیب نامادری خودش محکوم به زندان شده بود و جریمه اش هم بیست هزار تومن بود و دادگاه رأی داده بود که اگر این بچه نتونه یا بستگانش نتونن که این بیست هزار تومن را بپردازن ایشون حبس خواهد داشت. عکس هایی که ما تهیه کردیم نشون می دادش که این بچه هفت ساله را یا نظیر این ها را دستبند زند، سرشون را تراشیدن، لباس زندانی تشون کردن و با پلاکاردی که عموما زندانی ها به گردنشون آویزان می کنن که ازشون عکس میگیرن از این بچه ها هم به این شکل عکس گرفته بودن یعنی یک تحقیر واقعی و این رو انداخته بودن توی یک سلول یک متر در یک متر با یک در آهنی بزرگ. خوب شما تصور بکنین که وقتی که بچه ها میرن توی این مراکز که اسمش هم هست تعلیم و تربیت چندین سال هم بعون وقتی وارد جامعه میشن، یک بزهکار حرفه ای در میان چون در این مراکز نه تعلیمی وجود دارد و نه تربیتی، تنها چیزی که حاکم هستش هرچه بزهکار (تر) کردن این بچه ها و تعلیم در بزهکاری این بچه ها هستش.

فیلم هایی هم تهیه کردیم در ارتباط با مراکز قالی بافی در ایران. متأسفانه سال گذشته روزنامه همشهری که یک روزنامه دولتی هستش با افتخار اعلام کرده بودش که یک دختر بچه هفت ساله استاد قالی بافی شده. این یک تنگ آشکار هستش. برای همین ما تصمیم گرفتیم بریم از این مراکز فیلم هایی رو عکس هایی رو تهیه بکنیم و اعتراض کردیم که خوب این بچه هفت ساله از چند سالگی روی دار قالی نشسته باشه و روزی چند ساعت نشسته باشه که در سن هفت سالگی بشه یک استادکار؟ یعنی این بچه نه می تونسته مدرسه برود نه ساعت تفریح داشته باشه. یعنی تمام امکاناتی رو که یک بچه باید ازش برخوردار باشه بطور طبیعی از او گرفته بودن و اینو نشونده بودن پای دار قالی که براشون قال بیافه این ها برن به قیمت کلان بفروشن.

فیلم هایی هم تهیه شده در ارتباط با کودک و مواد مخدر. ما رفتیم زاهدان همچنین در جنوب شهر تهران. شاهد بودیم که بچه ها بطور مستقیم در فروش مواد مخدر دخالت دارن. از این بچه ها استفاده می کنن برای خرید و فروش مواد مخدر و متأسفانه توی این کار تجاوزهای جنسی هم به بچه ها انجام میشه یعنی چیزی که من خودم بطور عینی شاهدش بودم. در

زاهدان زفته بودیم خونه یک کسی که خیلی فقیر بودن پدر و مادر داشتن مواد مخدر استعمال می کردن (هروئین) و به مرد نره غولی هم روی به بچه پنج ساله افتاده بود و به او تجاوز می کرد. برای من خیلی این صحنه وحشتناک بود یعنی شده یک کابوس. به قول آقای احمد شاملو که فقر احتضار فضیلت میشه که پدر و مادر تن میدن به این که راحت بچه شون جلوی چشم های خودشون مورد تجاوز قرار بگیره تا اون مواد مخدرشون تأمین بشه. من به یکی از این کسانی که در فروش مواد مخدر بود پرسیدم که بغل خونه شما کمیته هست آیا شما از کمیته نمی ترسین؟ گفت چرا بترسیم اگه اونما هم بیان ما به اونما هم مواد مخدر می فروشیم یعنی یکی از مشتری های دائمی ما همین کمیته چی ها هستن. متأسفانه این مسائلی هستش که در ایران وجود دارد. نه تنها توی ایران بلکه توی بسیاری از کشورهای توسعه نیافته وجود دارد و صاحبان سرمایه اینطوری حقوق کودکان و زنان را ضایع می کنن برای این که به سرمایه بیشتری دسترسی پیدا بکنن.

س - وقتی مقامات رژیم و مطبوعات قلم به مزد علیه شما یاوه سرایی می کردند ما عکس العمل تند نشان دادیم. منتهی حساسیت ها بسیار کم شده و بیشتر فکر زدوبندهای خودشون با وضعیت جدید در ایران هستنند. اما به هرحال ما خوشحال هستیم که شما توانستید به یک شکلی از ایران بیرون بیاین و این جا با ما هستید.

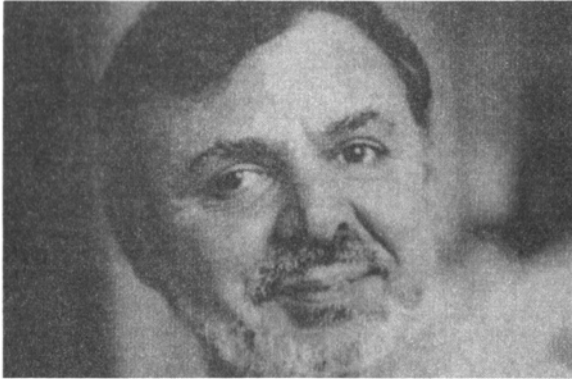
ج - خیلی ممنون. ولی من خیلی دوست داشتم به یک نکته ای اشاره کنم وقتی که این مسائل توی ایران اتفاق افتادش من به وزارت اطلاعات گفتم اصلا مهم ما نیستیم که شما به ما می گید خائن و جاسوس و این ها. مهم اون بچه هاستند یعنی آیا با گفتن این که ما خائنین می تونید روی این حقایق سروش بگذارید. من بلافاصله یک نامه نوشتم در جواب کیهان هوآنی که مارو خائن معرفی کرده بود و گفته بودش که این مرکز یکی از بهترین مراکز. به گفته، البته نقل قول از آقای دکتر حسینی مدیر برنامه های صندوق کودکان سازمان ملل این نامه رو هشتاد و دو تا کسی گرفتند و فرستادم برای تمام روزنامه ها و مجلات اپوزیسیون و غیر اپوزیسیون. هیچکدوم از این ها متن نامه من رو چاپ نکردن با این که این متن باید طبق قوانین مطبوعاتی چاپ می شد. یکی از این مجلات اپوزیسیون یک ورقه ای رو به من نشون داد که از سوی وزارت اطلاعات براشون اومده بود که در اون نوشته بود که اگر هر مطلبی از سوی ما دو خبرنگار چاپ بشه مجوز انتشارش رو میگیرن. همون زمان آقای دیوید هرسن اومد ایران که یک روزنامه نگار واقعا متبحر هستنند و گزارش هاشون بیشتر در زمینه این جور مسائل خصوصا در خاورمیانه هستش. وقتی که من با ایشون داشتم صحبت می کردم بسیاری از روشنفکران داخل ایران که می گفتن که این کار فوق العاده خطرناکه و شما حتی جلوی کار ما رو دارید می گیرید. من به این ها گفتم که شما چه کار مثبتی دارید می کنید که ما جلوی کار شما رو گرفتیم شما با این نوع برخوردهای سازشکارانه در حقیقت جلوی بیان حقایق را دارید می گیرید یعنی ما نه تنها با وزارت اطلاعات درگیریم، با دوستان خودمون هم درگیریم که میگن که تو چرا انتقاد می کنی؟ تو چرا اعتراض می کنی؟ تو بیا سروش بگذار روی تمام این مسائل. این دیگه برای من قابل تحمل نیست.

- سپاسگزاریم.

۱ - این متن را فرجهان میری از روی نوار پیاده کرده است.

خبر آوردند

سهراب درگذشت!



نمود. در جستجوی تهیه پول و ارسال آن برای درمان سرطان نابوده دهباشی به هر حقارتی تن می سایی. و این اما در زمانب بود که زیست فردایی خود او ناممکن می نمود.

آری سهراب تلخ سیما و بد زبان از پاکدل ترین ها بود.

از توفیق دیگران شاد می شد حتی اگر انکار خود را در پس پرده ها مینای همان توفیق می یافت.

در همین چندروزی که از مرگ سهراب گذشت چند نوشته ای در یادبود او نگاشته شده است. اکثر همین نوشته ها اصرار دارند تا تمایل او را بر سینماگران جمهوری اسلامی از جمله محسن مخملباف همچون وصیتی بر اذهان بنشانند. سهراب در نقد و معرفی هنرمندان مورد نظر این نویسنده گان هرگز آنان را در مقیاس گستره تاریخی و جهانی سینما مورد مذاقعه قرار نداده بود. او مخملباف را به نسبت نادانی هایش می ستود، می ستودش زیرا توانسته بود از جهل مرکب دریچه ای به سوی روشنی زندگی هنری خود بگشاید. او به خوبی این کاشفان دیر رسیده به سو سوی روشنی را از آفتاب تمیز می داد. او جهان سینما را به عنوان یکی از سامان دهندگانش به خوبی می شناخت و اگر قضاوتی را از او به عاریت گرفته می شود تا بر معجزات امامانه عصر توحش فرهنگ ایرانی افزون شود. همانا معرف واژگونی و جعل معرفت سهراب بیش نیست. سهراب در عالم سینما فرزانه تر از این بود که این گونه به شناسایی و باز نگری بر اندیشه جمال شناسانه اش دست برد. می گفت یکی از شرایط حضور سینمای جمهوری اسلامی در فستیوال مسکو شرط انکار و عدم حضور من می بود. این را یکی از کارگزاران آن فستیوال به سهراب گفته بود. او به خوبی می دانست که بسیاری از جوایز همین فستیوال ها ساخته و پرداخته دولت هاست و هیچ گونه تمایل هنری را در پی ندارند.

سهراب شهیدتالک چهره ای سرشناس در جهان سینما بود. پیش از آن که جمهوری اسلامی کاشف سینما و فستیوال های آن گردد. سهراب

در تصویرهایی از خاطراتمان در افتادم، چیزی شکست در درون و اشکی بر گوشه چشم، میان بودن و رفتن، شاید اندیشه می کرد، شاید هراسی از بیمودن راهش بود، شاید..... تلخ خندی چونان رقصی بر لبان پایانه آن مانده گاری نا پایدار شد. چشم هایم را بستم و در سینما پارادیسو خود را یافتم. بر پرده سینما سهراب نشسته بود، میزی میانمان میزبان دو استکان و یک بطری مشروب و لحظه های گفت و شنود بود. و فضا پر بود از درد سیگار. پکی بر سیگار زد و گفت: این فیلم را نگاه کن حتماً در لحظاتی از آن خود را باز خواهی شناخت، آن گاه در پس غلظت دود رفت و محو شد.

سهراب همیشه تنها بود، از آن تنها مانده گانی که از چگونگی بود خود چندان دل خوشی ندارند، اما از هر دگرگونی نیز در هراسند. تنهایش با تداوم بیکاریش نمایان تر می گشت، و سقوط در سراسیمگی خویشتی مایوس را در هول قوت می بخشید. سینما جان و جهان او بود، جانی که پایانه دم و بازدم اش را هوایی غیر می بلعید. فیلمنامه هایش را می نوشت تا زندگی را بیآغازد، و بودن را در آینه تصویر دیگر بار بیازماید، انتظار جانش را می ستاند، میان بودن و نبودن میان باور و ناباوری تهی می شد، درد را می نوشید تا بر گستاخی ش بیافزاید، و از پس آن هرروز تنهاتر می شد، تا آن که خویشتن خویش را نیز در کوچه پس کوچه های زندگی گم نموده بود.

جهان بیرون از خویش را میان بود و نبود تقسیم کرده بود، جهانی از تلاش و امید که ارمغان زندگی می آورد و جهان دیگری که مرگ را با همه ترسان بودنش می کاوید. هم نشینانش هم بر این اندیشه منشعب بودند.

سهراب پاکدل و ساده دل بود. ایمانش بر درستی ها زودباورانه بود. نادرستان نیز از این گذرگاه بهره ها بردند. مصاحبه اش با مجله کِلک و اصولاً هم سخنی اش با دهباشی از همین باورش برآمد. ساعت ها در راه علاج بیماری دروغین دهباشی با دکترش در پراگ صحبت می

به دریافت مهم ترین جوایز سینمایی آن هم بدون حمایت دولتی و ارشادی نایل شده بود. پس چگونه بود که غرور ملی بر نیانگیخته بود؟ در مجلسی در رویارویی با منتقد هنری نویایی به او گفتم میدانی مشکل ما با شما در چیست؟ در گستره شناخت شماست. پیوند و پدیداری تاریخی شناسایی شما از هنر و از تاریخی ست که جمهوری اسلامی برای شما بر نوشته است. اگر شما را معرفی بر فرهنگ این مرز و بوم می رفت این گونه خود را در برابر این های و هوی نمی باخدید.

اگر سهراب ها، پژمان ها، استوارها را می شناختید، تکیه ها و دسته های سینه زنی محسنی کیایی، و حسینیتان این گونه با چاشنی حقارت اور غرور ملی همراه نبود. آن گاه می دانستید خانه به یغما رفته دوست کجاست و سرود بدرقه راه جانان پاسدار را بر قلوب بی معرفتتان نمی نشانید.

آری سهراب سال هاست که در گذشته بود و چه بیشمارند سهراب ها. در آخرین دیدارمان ویدئویی به من هدیه نمود و توصیه نمود آن را نخست در تنهائیم بنگرم. پرسیدم کار توست؟ پاسخ داد نه، اما سرگذشت همه ماست. با دیدنش لحظاتی از خودت را خواهی یافت. در سینما پارادیسو بر پرده تصویر سهراب نشسته است، میزی میانمان میزبان دو استکان و یک بطری مشروب و لحظه های گفت و شنود.....

در آخرین گفت و شنودهایمان سهراب از من رنجید و دیگر نخواست مرا ببیند. و من نیز او را به حال خود رهاش کردم و دیگر نیافتم. ش. آه که دلم تنگ است.

اندیشه های سهراب

- من بیشتر معتمد که زندگی ما را دست می اندازد. یعنی ما در مقابل چرخ زندگی در حقیقت آدم های ضعیف و در عمل عاجز هستیم. زندگی آن کاری را که خودش بخواهد با ما می کند. منظورم قسمت و سرنوشت نیست. چرا که به سرنوشت و قسمت اعتقاد ندارم. ولی زندگی را به تمسخر نمی گیریم. چیزهایی در زندگی هست که دست ما نیست. نه به خاطر قسمت و سرنوشت و خدا. بلکه چیزهایی هست که نمی شود مسخره کرد. زندگی جدی تر از آن است که مورد تمسخر قرار گیرد.

- آلمان ها الان دارند سعی می کنند رل آمریکای دوم را بازی کنند. تا آمریکا به جایی نیرو می فرستد این جا دعوا در می گیرد که چرا هزار پانصد سرباز هم ما نفرستیم. در صورتی که مطابق قانون اساسی آلمان این ها حق ندارند سرباز مسلح به جایی بفرستند. قانون اساسی آلمان تغییر نکرده، دیوار افتاده ولی قانون اساسی که نیفتاده.

- بعد از "اتویا" در سال ۱۹۸۳ فیلمی به نام "گیرنده ناشناس" ساختم که در حقیقت در آن زمان اشاره به خارجی کُشی در "آلمان"

می کنم که حتی خیلی به تهیه کننده تلویزیون برخورد و گفتم که: این کارها چیه، ما در این جا خارجی کُشی نداریم، ما ضدخارجی نیستیم. درست دو ماه بعد از این که فیلم تمام شد آن را در قسمت جنبی فستیوال "برلین" نشان دادند. مثل "یک اتفاق ساده" که در آن زمان در قسمت جنبی بود.

- من اگر یک فرد را می گیرم و رنجش را نشان می دهم آن را به عنوان یک پدیده از میان همه می گیرم. یعنی این یک نفر نماینده درد دیگران هم هست و ما به اندازه کافی در زندگی مان - فرق نمی کند آدم کجای دنیا زندگی کند - نمونه های درد را می بینیم. بعضی ها این درد را قوت می دهند. بعضی ها نشان نمی دهند. بعضی ها هم هستند که چون مال و ثروت زیاد دارند به نظر می رسد که درد و رنجی ندارند. این هم به نظر من درست نیست.

- ببینید، از روز اول که می خواستم در کار سینما درس بخوانم همه می گفتند چرا می خواهی فیلمبردار شوی و خیلی به من بر می خورد. می گفتم: من نمی خواهم فیلمبردار بشوم، می خواهم کارگردان بشوم. وقتی به ایران برگشتم اول مدتی بیکار بودم. بعد که کار پیدا کردم مادرم روزی ده تومان پول توجیبی به من می داد. پدرم ناراحت بود که من کارگردان شده ام.

- نمی توانم بگویم در بچگی مان بدبخت بودیم یا خوشبخت. بچگی همه آدم ها در ایران، حتی بچگی مادر من که در این جا نشسته است بیهوده بود. یک بار در زمان شاه با من مصاحبه ای در مجله رودکی کردند و من به طنز و شوخی گفتم: در زمان تحصیل، ساعت ده شیرکاکائو می آوردند، بعد آب پرتقال می خوردم. بعد پدرم و مادرم من را به اپرا می بردند - آن موقع اصلاً اپرا نبود - و از این حرف ها. چند نفر خوانده بودند و متوجه نشده بودند که من این ها را دست انداخته ام. بچگی من به خواندن، به یادگرفتن زبان، به مدرسه رفتن و عشق به سینما گذشت. ولی سینمای آن زمان سینمای دیگری بود. استادان بزرگی مثل ویسکوتنی، بونوئل. من زیاد طرفدار هیچکاک نیستم، طرفدار جان فورد هم نیستم. به نظر من جان فورد آدم فاشیستی بود راجع به سرخپوست ها. کارگردان های خوب کلاسیک بسیار زیاد بودند و آن سینما مُرد و ما توانستیم آن سینما را به عنوان میراث هنری نگهداریم.

- کار سینما مثل تجربه شخصی در زندگی است. تجربه ای که هر کس باید زیر پوست خودش لمس بکند. ولی شما اگر حتماً اصرار دارید من می گویم مسئله ساختن فیلم به خصوص در ایران برای همکاران جوان ایرانی مثل "افسانه سیزف" کامو می ماند. باید همیشه فکر کنند یک سنگ بزرگی بر روی دوششان است و خدایان این ها را تقرین کرده اند و این سنگ را باید ببرند بر روی قلّه کوه. این سنگ در لحظه آخر از پشتشان می افتد و به پایین می غلظد. باید

دومرتبه سنگ را بالا ببرند و باز این ماجرا تکرار می شود. اگر می خواهند واقعاً سینمای جدید و خوبی بسازند باید به قضیه تن بدهند.

- اخیراً به جای خواندن روی مردم مطالعه می کنم. یعنی بیشتر در زندگی مردم می روم. ادبیات، دیگر به من دلگرمی نمی دهد، به خصوص ادبیات نوین آلمان. تنها لودویگ فلس است که من از سه تا از رمان هایش فیلم ساخته ام و به کارهایش خیلی علاقه دارم.

- "چخوف" مُراد و مُرشد من بود. او هزار نامه نوشته است. من تمام نامه هایش را خوانده ام. و این تنها فیلمی است که بدون سناریو ساختم. بارها در مصاحبه های مختلف در این جا گفته ام که راجع به "چخوف" حرف زدن خیلی سخت است. "چخوف" مثل عشق بزرگ و مقدسی می ماند که نمی شود راجع به آن حرف زد. آدم وقتی حرف می زند قضیه لوث می کند. من این فیلم را بدون سناریو فیلمبرداری کردم و بعد بر اساس فکرهایی که داشتم به این نتیجه رسیدم که اگر این ها را بگیرم و بهم بچسبانم، آن چیزی که دلم می خواهد می شود.

- برای مفهوم تعهد این است که سینماگر، و هنرمند در هر شاخه ای هنری، احساس مسئولیت کند. احساس کردن تنها - البته علاج درد نیست! هنرمند باید بر مسئولیت خود واقف باشد و خود را مسئول بداند. برای مردم و جامعه کار کند، بیافریند. چرا که او نماینده ی اجتماع و جامعه ی خویش است. این فاجعه را که امروز در سینمای ما تعهد می نامند، من به زبان فارسی "خیانت" اسم می گذارم. خیانت به توده ی رنج کشیده و ستم دیده ای که یکی از روزنه های امیدش، کار هنرمند و محصول این کار است. در خدمت ارتجاع کار کردن و به دوام آن یاری دادن، از او پشتیبانی کردن، جیره خوار چنین حکومتی بودن و سلاخی و جنگ را تشویق کردن و آن را تعهد نامیدن دیگر بی شرمی و وقاحت است.

کارنامه سینمایی سهراب شهید ثالث

۱۳۲۳/۴/۷ تولد تهران

تحصیلات ابتدایی و متوسطه تهران

۱۹۶۳-۱۹۶۶ تحصیلات فیلم. وین. اطریش

۱۹۶۶-۱۹۶۸ کنسرواتوار مستقل سینمای فرانسه. پاریس

۱۳۴۸-۱۳۵۲ ۲۲ فیلم کوتاه و مستند برای وزارت فرهنگ و هنر
جایزه برای فیلم "آیا...؟"

۱۳۵۳ جایزه جشنواره فیلم کودکان و نوجوانان برای فیلم "یک اتفاق ساده"

۱۹۷۴ جایزه در موزه هنرهای مدرن نیویورک برای فیلم "یک اتفاق ساده"

۱۹۷۴ جایزه خرس نقره ای جشنواره برلین برای "طبیعت بی جان" و

جایزه مجمع منتقدین فیلم و داوران پروتستان در همین جشنواره
۱۹۷۴-۱۹۷۵ جایزه HUGO جشنواره شیکاگو برای فیلم "زمان بلوغ" Reife Zeit

۱۹۷۵ جایزه مجمع منتقدین فیلم جشنواره برلین برای فیلم "در غربت"
۱۹۷۶ جایزه جشنواره لندن

۱۹۷۷ جایزه بهترین فیلم در جشنواره لندن برای "خاطرات یک عشق"
Tagebuch eines Liebenden

۱۹۷۸ ساخت فیلم " تعطیلات طولانی لوته آیزنسر Langer Urlaub
von Lotte Eisner

۱۹۷۹ ساخت و نمایش فیلم "نظم" Ordnung

۱۹۸۰ سه جایزه طلا برای برای فیلم "نظم" Ordnung

۱۹۸۰ ساخت فیلم "آخرین تابستان گرابه شاعر" Grabbes Letzter Sommer

۱۹۸۰ عضویت در مؤسسه نویسندگان و فیلم نامه نویسان آلمان
فدرال - فرانکفورت

۱۹۸۱ ساخت فیلم Cechov Ein Leben محصول مشترک آلمان
فدرال و گوستل رادیو مسکو و رادیو تلویزیون ایتالیا

۱۹۸۲ جایزه بهترین فیلم سال از طرف آکادمی هنرهای تجسمی برای
فیلم "اتوپیا" Utopia

۱۹۸۳ ساخت فیلم "گیرنده ناشناس" Empfänger unbekannt

۱۹۸۴ ساخت فیلم "درخت بید" بر اساس داستانی از چخوف

۱۹۸۴ عضو افتخاری آکادمی هنر آلمان

۱۹۸۵ ساخت فیلم "فرزندخوانده ویرانگر" Wechsel Balg

۱۹۸۶ سناریو "چیز موهومی به نام عشق" Ein Unding der Liebe

۱۹۹۰-۱۹۹۱ سناریو و کارگردانی "گل های رُز برای آفریقا"
Rosen für Afrika

۱۹۹۲ جایزه بهترین سناریو و کارگردانی سال آلمان برای "گل های
رُز برای آفریقا"

۱۹۹۸ جمعه ۲ جولای - آمریکا - شیکاگو - درگذشت

مرور بر آثار :

۱۹۷۸ در سینما تیک فرانکفورت

۱۹۷۸ بزرگداشت در سینما تیک فرانسه

۱۹۷۸ بزرگداشت در فستیوال لندن

۱۹۷۹ مرور بر آثار در شیکاگو

۱۹۸۱ بزرگداشت در فستیوال اسپانیا

۱۹۸۳ بزرگداشت در سینما تیک فرانسه با همکاری انیستیتو گوته



کنفرانس بنیاد پژوهش‌ها، بانوی اردیبهشت و سینمای جمهوری اسلامی

در جریان برگزاری نهمین کنفرانس سالیانه پژوهش‌های زنان ایران در واشنگتن آخرین کار درخشان بنی اعتماد سینماگر مقیم ایران با نام "بانوی اردیبهشت" نمایش داده شد. از آذر درخشان (عضو کمیته ۸ مارس) و پروانه بکاه دو مطلب جداگانه پیرامون این فیلم دریافت کردیم که در گزارش آذر درخشان به دیگر برنامه‌های بنیاد نیز اشاره شده است. ما برای این که خوانندگان با فضای کلی کنفرانس، برنامه‌ها، نحوه برگزاری آن نیز آشنا شوند در این شماره منتخب بخش‌هایی از گزارش آذر را نقل می‌کنیم و در شماره بعدی بررسی پروانه از فیلم بانوی اردیبهشت را چاپ خواهیم کرد.

آذر درخشان

مبارزه علیه بی‌حقوقی خویش و سایر اشکال ستم فراخواند. او گفت اینک وظیفه‌ای تازه‌تر! به امید آن که از این پس هیچ ندایی در هیچ گلوبی خفته نشود. و هیچ دستی بر دهانی مهر خاموشی نزند و هیچ کلمه حقی چون کبوتر در خون تنید و هیچ زندانی، میان گفتار صادقانه مردم با مردم دیوار نکشد و هیچ زبانی به جرم سخن گفتن بریده نشود.

نمایش تئاتر مرغ سحر تشویق بسیاری از حضار را برانگیخت. مرغ سحر روایت سه نسل زن مهاجر است. گفتگوی این سه نسل و اختلاف نظرات و نزدیکی‌های آن‌ها را بازگو می‌کند. در این روایت نشان می‌دهد که گویا نسل گذشته از زندگی عاطفی و زناشویی خوبی برخوردار بوده است. بازی خوب و هنرمندانه و هم‌چنین موضوع ملموس نمایش باعث تشویق بسیار آن‌ها شد. سپس برنامه با آوازخوانی زیبا شیرازی به پایان رسید.

در پایان شب اول در اعتراض به سنگسار در ایران یک نمایش کوتاه در بیرون محوطه کنفرانس اجرا شد و بسیاری با روشن کردن شمع در این برنامه شرکت کردند.

در دومین روز برنامه با پیام بنیاد توسط گلناز امین آغاز شد. او در پیام خود ضمن تجلیل از مبارزات تجدیدخواهانه زنان در دوران مشروطیت به نقد دیدگاه‌های پسمادرنیسم و نسبیست‌گرایی فرهنگی پرداخت و اشاره کرد که این جریان‌ات می‌کوشند جهان بینی‌های ماقبل مدرن و به ویژه مذهب را با فمینیسم و مبارزه تساوی طلبانه زنان آشتی پذیر و همخوان وانمود کنند. سپس هایدی مغیسی سخنرانی خود را تحت عنوان "زنان، تجدید و اسلام سیاسی" آغاز کرد. او صحبت از دو نوع برخورد به اسلام کرد: اسلام سیاسی و اسلام توده‌ها. علاوه بر آن او فمینیست‌های اسلامی را نیز به دو دسته تقسیم نمود: کسانی که در حکومت هستند و به نظام سیاسی موجود مشروعیت می‌

گزارشی از نهمین کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایرانی در واشنگتن دی سی

نهمین کنفرانس سالانه بنیاد پژوهش‌های زنان ایران در شهر واشنگتن با موضوع "زن ایرانی و مدرنیته" در تاریخ ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ ژوئن ۱۹۹۸ برگزار شد. بنیاد پژوهش‌های زنان از آغاز فعالیت خود در سال ۱۹۹۰ محلی برای ابراز گرایش‌های اجتماعی سیاسی مختلف زنان بوده است و این موضوع خود به رشد و خلاقیت و پویایی مباحث آن کمک کرده است. پس از پیام کمیته اجرایی کنفرانس مراسم معرفی "بانوی برگزیده" با سخنانی از جانب خانم عاطفه گرگین و سپس فرزانه میلانی آغاز شد. میلانی با کلامی شعرگونه از فراخی، صراحت، بی‌پردگی شعر سیمین بهبهانی سخن گفت و جهان شعری او را ستود. او گفت شعر سیمین بی‌عدالتی، استبداد و تعصب بر نمی‌تابد، شعر او تجدید و سنت را با هم پیوند داده است. متأثر از وقایع زمان، از زمان و مکان فراتر می‌رود. شعر سیمین از دل برخاسته و لاجرم بر دل می‌نشیند.

سیمین بهبهانی پس از دریافت لوح بنیاد پیام خود را داد. سیمین بهبهانی از کاستی‌های حقوق زنان در دوره‌های اخیر صحبت کرد و معتقد بود که فعالیت زنان در ایران و پشتیبانی زنانی ایرانی در خارج از کشور دست به دست هم داده و نهالی را کاشته که به زودی ثمر خواهد داد. چرا که در برابر قامت برافراخته زنان ایرانی در داخل و خارج جز تسلیم راهی باقی نمانده است. وی زنان را به مقاومت و

بخشند و دسته دیگر که به زبان اسلامی سخن می گویند و خواهان اصلاحات در قوانین به نفع زنان هستند. وی فعالیت های دسته دوم را مثبت ارزیابی نمود. شهلا اعزازی از ایران صحبت خود را تحت عنوان "حیبر اجتماعی جهت تحمل خشونت: بررسی دلایل زنان برای ادامه زندگی تحت خشونت خانوادگی" آغاز کرد و گفت زنان برای گناه خود کتک می خورند، برای گناه مرد کتک می خورند. برای محدود کردن آزادی آن ها کتک می خورند. برای عیوب فرزندان خود کتک می خورند. برای عدم تمایل جنسی کتک می خورند. برای ناتوانی جنسی مرد کتک می خورند. در خاتمه سخنان خود گفت نمی تواند خشونت را پدیده ای مذهبی قومی طبقاتی ارزیابی کند چون خشونت در سراسر جهان وجود دارد آن چه در خشونت در همه جا مشترک است، ساختار مردسالارانه حاکم در سراسر جهان است. او به هر دلیلی اشاره نکرد که ساختار پدرسالارانه توسط حکومت ها اعمال می شود و صدالبته در ایران نیز محافظین این ساختار کسانی جز مرتجعین جمهوری اسلامی نیستند.



برنامه این روز با میزگرد ادبیات ادامه یافت. این برنامه توسط نسرين رنجبر ایرانی نویسنده و شاعر ساکن آلمان و رویا حکاکیان برگزار شد. رنجبر ایرانی سخنان خود را با بررسی نقش زنان در داستان معاصر ایرانی آغاز کرد. او در بررسی فشرده چند داستان به جستجوی نقش زن مدرن در آن ها پرداخت.

رویا حکاکیان به توضیح شعر مدرن پرداخت. او معتقد بود که شعر نو در ساختار به وجود آمد اما در معنا نو نشد. رویا حکاکیان حرف های کهنه قالبی نو برای زن شاعر بیان کرد. سپس میزگرد پیشکسوتان با شرکت فهیمه اکبر، فخر وزیری، فریده گل سرخی، راضیه ابراهیم زاده برگزار شد. راضیه ابراهیم زاده به عنوان یک پیشکسوت زن در مبارزات سیاسی اجتماعی بود. دیگر زنان نیز در زمینه موسیقی و هنریشگی پیشکسوت بودند که متأسفانه با تأکید بیشتری که بر مشاغل

بعدی آن ها گذاشته شد، باعث کم رنگ شدن پیشکسوتی آن ها در عرصه های مذکور شد. آنان توانسته بودند تحصیلات عالی خود را در رشته های مختلف ادامه دهند. در پایان این روز برنامه های هنری از ساعت ۸ تا ۱۰ شب برگزار شد. برنامه شامل رستال پیانو توسط خانم برکشلی و هم چنین نمایش شعر "زن" اثر پرتو نوری علاء بود. و سپس برنامه رقص بر اساس قصه مارال از داستان "کلیدر" نوشته دولت آبادی بود که توسط گروه هنری از کانادا اجرا شد.

روز یکشنبه صبح ساعت ۹ برنامه با نمایش فیلم رخشان بنی اعتماد به نام " بانوی ادریهشت " آغاز شد. فیلم ماجرای زنی است روشنفکر و از طبقه مرفه جامعه و دارای موقعیت خوب اجتماعی. فروغ زن کارگردانی است که از شوهر خود جدا شده و پسری جوان دارد. او سردرگم بین وظایف مادری یا عشق مادری و نیازهای عاطفی خود به عنوان یک زن می باشد. پسر جوان او به شدت وابسته به مادر است و حاضر نیست مادر بخشی از احساسات عاطفی اش را با مرد دیگری تقسیم کند. دکتر رهبر مردی است که فروغ به او دل بسته است و ما او را در فیلم نمی بینیم و فقط صدای پیامبرگونه او را می شنویم، که با سخنان آیه گونه اش می کوشد فروغ را از سر در گمی در آورد و توجه او را بخود به عنوان یک انسان و پاسخ های عاطفی اش جلب کند. بالاخره وقتی جامعه مردسالار باشد، باز هم مردی است که زن را باید تشویق به پاسخگویی به نیازهای عاطفی اش بکند!

فروغ برای تهیه فیلم "مادر نمونه" زنان مختلفی را انتخاب می کند. مادری که فرزندش در جنگ کشته شده است و از اندوه فرزند روزها را در بهشت زهرا در کنار سنگ قبر فرزند بسر می برد. و مرگ او را باور نمی کند. مادری که فرزندش معلول جنگی است و شب و روزش را در کنار فرزند و انجام کارهای اولیه او می گذراند. مادری که کارگر است و با سختی فرزندان خود را بزرگ کرده است و حالا یکی از فرزندان به جرم قاچاقچی در زندان است و حاضر نیست مادر را ببیند چون فکر می کند مادر او را لو داده است. و درد و اندوه مادر را می بینیم که از بخت سیاه و فلاکت روزمره اش سخن می گوید. و مادری که هر هفته به دیدار فرزندش به زندان اوین می رود و روزی به او ساک فرزند اعدام شده را می دهند. بنی اعتماد تصمیم گرفته است همه اینها را کنار یکدیگر بگذارد و از میان آنها مادر نمونه را انتخاب کند. و روشن است که مادر نمونه فروغ این آخری نیست. او با طرح چنین موضوعی ابتدا بیننده را با فیلم هم درد می کند و سپس به اصل موضوع مورد نظرش می پردازد. برای آشتی و یکسان انگاری ابتدا پای مادرانی را وسط می کشد که اگرچه فرزندانش در دو صف متضاد جان خود را از دست داده اند، فرزندانشان به طرق مختلف قربانیان سیاست ها و جنایات جمهوری اسلامی شده اند. اما بنی اعتماد تلاش می کند از این واقعیت که این مادران اندوه مشترک دارند، استفاده

کند تا منافع بنیادی متضادی که همین زنان با مرتجعین جمهوری اسلامی دارند را آشتی دهد.

در بخشی دیگر از فیلم مانی (پسر جوان فروغ) با سرعت رانندگی می‌کند و پاسدار بسیجی او را نگه می‌دارد و او از عصبانیت با سیلی به گوش بسیجی می‌زند. در این جا فروغ به دنبال آزادی پسرش به سوی خانه بسیجی می‌رود تا رضایت او را بگیرد. مادر بسیجی می‌گوید: "آن‌ها دوتا جوانند، خودشان مسئله‌شان را حل می‌کنند". سپس فروغ را می‌بینیم که با بسیجی صحبت می‌کند. بسیجی از فداکاری‌های خود در جبهه‌های جنگ سخن می‌گوید. فروغ از جانب "همه" می‌گوید که ارزش‌هایی که بسیجی از آن سخن می‌گوید مورد احترام همه است؟! اما با این حال اختلاف عقاید بین دیدگاه‌ها نباید باعث شود که رو در روی هم ایستاد. و سپس جوان بسیجی و مانی را می‌بینیم که جلوی در دادگستری با یکدیگر دست می‌دهند. فقط در این صحنه‌های فیلم است که با صراحت پیام اصلی را می‌دهد. و هم چون بنیانه سیاسی همگان را دعوت به آشتی ملی می‌کند.

البته همان گونه که تضادهای اجتماعی در فیلم رخشان خوش و خرم و با بحث و اقناع و البته با گذشت و بخشش بسیجی (به خوانید مرتجعین جمهوری اسلامی) حل شد. تضادهای درونی فروغ نیز که خود انعکاس ارزش‌ها و سُنن مردسالارانه حاکم بر جامعه است با بحث و گفت‌وگو و او با فرزندش حل شد و فروغ نیز با تصمیم قطعی برای پیوند با مرد مورد علاقه‌اش پایان خوشی به زندگی و به فیلم بخشید. همان "هی اند" Happy- End "پایان خوش" که در صحبت‌هایش فریادکارانه می‌داند. او با "هی اند" مخالف است اما خود "هی اندی" را با پنهان کردن واقعیت‌های بزرگ جامعه تبلیغ می‌کند. کیست که نداند جوانی که حتی با جرمی ساده به دست کمیته و سپاه بیفتد دیگر بیرون آمدنش به آسانی ممکن نیست. هرروزه شاهدیم که مردم به جرم‌های واهی به زندان انداخته می‌شوند شکنجه می‌شوند، شلاق می‌خورند. حال بنی اعتماد برای پایان خوش و سازشکارانه خود می‌خواهد که ما واقعیت جاری را ندیده بگیریم. این پایان خوش فقط نصیب قشری بس ناچیز از جامعه به بهای تحریف واقعیت و کنار آمدن با جنایات جمهوری اسلامی شده است.

فیلم با شور و هیجان و تشویق زایدالوصف حضار به پایان رسید. کف زدن‌های بی پایان نشان از تأثیر عمیق فیلم بود. و اما در این میان یکی از حضار جرأت کرد و از بنی اعتماد پرسید که شما در فیلم مردم را دعوت به آشتی کردید در حالی که آشتی با رژیم‌هایی که دستش به خون جوانان و زنان روشنفکر و آزاداندیش و نویسندگان و سایر هنرمندان آلوده است امکان‌ناپذیر است. این شرکت کننده در میان خشم و اعتراض بسیاری که به شکل هیاهو و اعتراض بیان شد سخنش را به پایان رساند. بنی اعتماد گفت مسائلی که نسل گذشته دارد جوانان ما

ندارند. ممکن است هر کدام از ما به دلایل سیاسی کینه‌هایی داشته باشیم اما نباید به نسل جوان انتقال داد چون آن‌ها انقلاب را طور دیگری معنا می‌کنند. در واقع می‌گویند افراد مبارز سکوت کنند تا امثال بنی اعتماد سیاست‌های خود را به جوانان تلقین کنند. او تأکید کرد فیلم هم سیاسی است چون سیاست بخشی از زندگی ماست که نمی‌توانیم از آن جدا شویم.

او با طرح واقعیت‌های فرعی و جزئی جامعه در فیلمش تلاش کرد واقعیت‌های بزرگ را نادیده بگیرد. به گونه‌ای از موقعیت کنونی جامعه حرف می‌زد گویی تنها مشکل جوانان ما مثلاً موسیقی غربی است یا موضوعاتی از این قبیل که آن‌ها به یمن وعده‌های خاتمی با بحث و گفتگو و تبادل نظر بین مردم و خصوصاً جوانان با حکومت و دستگاه‌های آن حل می‌شود. و گویا رژیم جمهوری اسلامی فقط نسل گذشته را قلع و قمع کرده است و دیگر چنین روندی وجود ندارد.



او بی حقوقی و ستم‌گریان بر زنان، فشار و خفقان بی‌حد و حصر، سنگسار، قهر و فلاکت روزمره، زندان، شکنجه و اعدام را به بهای چند امتیاز ناچیز برای این قشر ناچیز نادیده گرفته و نمی‌بیند که این هاست پایه‌های نفرت مردم از رژیم جمهوری اسلامی. حتی اگر بنی اعتماد دهها فیلم مشابه دیگر بسازد، موفق به زدن پل "آشتی ملی" بین مردم و جمهوری اسلامی نخواهد شد.

اما تأسف بار برخورد حضار به این فیلم بود. برخی آن چنان تحت تأثیر اندوه مادران فیلم شده بودند که اصلاً توجهی به پیام سیاسی آن نکردند. در این میان زنانی بودند که با حکومت اسلامی سرسازش ندارند اما متوجه نبودند قربانیانی که در فیلم دیدیم و اشک ما را جاری ساخت مسببش همان رژیم است که در انتهای فیلم بنی اعتماد ما را دعوت به آشتی با آن می‌کرد، تازه به گونه‌ای وانمود می‌شود که این جنایتکاران جمهوری اسلامی هستند که باید نسبت به قربانیان خود گذشت کنند.

برنامه بعد از ظهر با سخنرانی علی اکبر مهدی ادامه یافت. اوسعی کرد نوگرایی و مدرنیسم را تعریف کند و به درستی آن را همان مناسبات سرمایه داری معنا کرد و گفت این مدرنیسم جسته و گریخته در ایران نفوذ کرده است. برنامه با میزگرد هم جنس گرایی به انتهای خود نزدیک می شد. این برنامه مخالفت هایی را به وجود آورده بود. از جمله برخی آن را تحریم کردند. مهم ترین اعتراض، از جانب شهلا لاهیجی از ایران بود. گردانندگان این میزگرد علی رغم مخالفت ها به درستی بر برگزاری این برنامه پافشاری کردند و مورد حمایت بسیاری نیز قرار گرفتند. مهین شقایق به عنوان مادر یک همجنسگرا از مسائل و مشکلات روحی و اجتماعی که با آن درگیر بود سخن گفت و این که نهایتاً با تکیه به آزاداندیشی و آگاهی موفق به حل این مشکلات شد. و سپس ساویر شقایق و سیما شاخساری در این زمینه به عنوان همجنسگرا سخنانی ایراد کردند.

آخرین سخنرانی این کنفرانس توسط بکری تمیزی تحت عنوان "عبور از مرزها، رابطه مدرنیته با بدن زن" برگزار شد. او با وضوح و صراحتی منتقدانه دیدگاه سنتی در برخورد به بدن زن را بررسی نمود. در پایان برنامه نوبت به ارزیابی شرکت کنندگان از کنفرانس شد. که قبل از آن توضیحات بنیاد در مورد میزگرد همجنسگرایی و سپس نامه شهلا لاهیجی خوانده شد و جوابیه ای که ساویر شقایق به این نامه دادند قرائت شد. پس از آن خانمی به نام ستاره امیر که کاندید معارنت فرماندار کالیفرنیا بود به سخنرانی تبلیغاتی برای دعوت مردم به رای دادن به ایشان با کمک مالی پرداخت و در واقع بنیاد را تبدیل به ستاد تبلیغاتی خودش کرد. این برخورد انسان را به یاد تاجر و مادلین آلبرایت می اندازد تا زنان مبارزی که مخالف دولت های مردسالار در جهان و منجمله آمریکا هستند.

کنفرانس امسال بنیاد تفاوت های کیفی در مقایسه با کنفرانس سال قبل داشت. می توان کنفرانس را در سه زمینه ارزیابی کرد: در زمینه سیاسی، جو حاکم بر کنفرانس و حال و هوای شرکت کنندگان متأسفانه "آشتی ملی" بود. فیلم رخشان بنی اعتماد مهر این سیاست را بر کنفرانس امسال بنیاد زد و بی شک این مسئله ناشی از امیدهای واهی برخی زنان است که به سیاست های خاتمی دل بسته اند و برگزارکنندگان و مسئولین بنیاد نیز متأثر از چنین اوضاع و هوایی هستند. انتخاب بنی اعتماد ناشی از بی اطلاعی دست اندکاران از مواضع سیاسی او یا حتی نگرش او بر سر مسائل زنان نبوده است. به ویژه این که او در صحنه سیاسی و تبلیغ برای خاتمی و امثال کرباسچی سخت فعال بوده است.

روش و چگونگی پیشبرد برنامه ها:

کنفرانس از نظم بسیار بیشتری از سال قبل برخوردار بود اما به بهای کم کردن وقت بحث و گفتگو شرکت کنندگان و عمدتاً ایجاد فضا و

جو جلوگیری از هر بحثی که نقادانه بود طی برنامه های مختلف تا جایی که حضار به مدح و ستایش دیدگاه خاصی که حاکم بر کل کنفرانس بود، می پرداختند، محدودیت زمانی چه از جانب مسئولین جلسه و از جانب برخی حضار اعلام نمی شد، اما کافی بود زبان به نقد سخنرانان خصوصاً آنانی که عالماً و عامداً تلاش می کردند جمهوری اسلامی را به عنوان سد مدرنیته از زیر ضرب خارج کنند، گشوده شود، آن گاه با هیاهوی همه جانبه روبرو می شد تا جایی که منتقد مجبور می شد با کلمات بریده بریده و تیتروار به نقطه نظراتش پردازد.

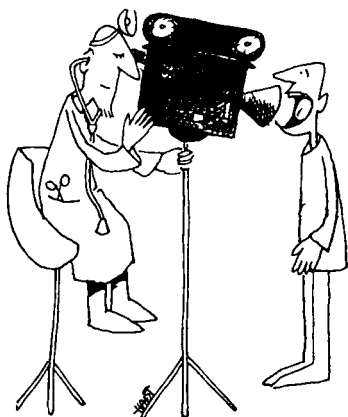
مناسبات بین شرکت کنندگان با خود و با سخنرانان به طرز تأسف آورگی اشاعه فرهنگ نخبه گرایی، مرید و مرادپروری و به قول معروف نان به هم قرض دادن و سایر مظاهر فرهنگ سنتی حاکم بر جامعه بود. بازار تعریف و تمجید و مدح و ستایش و کف زدن ها و تشویق های بی جا بسیار داغ بود. مسلماً منظور نه همه شرکت کنندگان و نه همه سخنرانان است چرا که نمونه های بیاری و اجتناب از چنین رفتاری نیز مشاهده می شد.

علی رغم پاره ای کمبود ها، کماکان این کنفرانس محلی برای ابراز خواسته های زنان، آشنایی آنان با نظرات گوناگون و کسب تجارب بیشتر و فراگیری از جوانب مثبت و منفی یکدیگر بوده است.

در شرایطی این کنفرانس برگزار شد که رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی برای مقابله با جنبش رشد یابنده زنان از یک سو به سرکوب آنان از طریق وضع قوانین جدید غیرانسانی، سنگسار، دستگیری و شکنجه و اعدام زنان روشنفکر و مبارز می پردازد و از سوی دیگر با وعده های توخالی و توهم پراکنی می خواهد در صفوف جنبش زنان شکاف ایجاد کرده تا بتواند مبارزات آنان را به کج راه بکشد. امروزه جنبش زنان بدون مرزبندی با سیاست "آشتی ملی" که از جانب خاتمی و هوادارانش تبلیغ می شود نمی تواند متحدانه به پیشروی خود ادامه دهد.

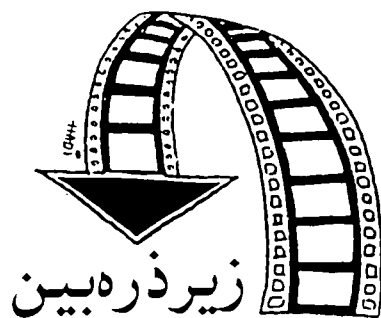
ژوئیه ۱۹۹۸

از طرف کمیته ۸ مارس - آذر درخشان



طعم تلخ نخل طلا!

بازتاب رسوایی سینمای جمهوری اسلامی در جشنواره کن در مطبوعات داخلی (۱)



زمزمه های زیان آور!

این روزها، از گوشه و کنار زمزمه هایی علیه حضور سینمای ایران در جشنواره های جهانی به گوش می رسد. یکی از مسئولین سینمای کشور، طی مصاحبه ای غیر منتظره مدعی شده است که گویا موفقیت های اخیر سینمای ایران در عرصه های جهانی ثمره "زدوندهای دلان سینمایی با مدیران جشنواره های جهانی" بوده است. در جای دیگر، نشریه ای چنین کشف کرده است که اخراج بی بر رسیان (معاون سابق جشنواره سینمایی کن) به سبب افشاء شدن زدوندهای مالی وی با برخی سینماگران ایرانی بوده است... هرچند که قریب ۱۵ سال از آغاز

حضور چشمگیر سینمای هنری ایران در عرصه جهانی می گذرد اما همچنان شاهد نقطه نظرهای متفاوتی در این خصوص هستیم. تلاش اخیری که از جانب برخی مقامات سینمایی مشمول و غیر مشمول آغاز شده، در صورت عدم برخورد مناسب و کارشناسانه از سوی آگاهان و مطلعین امر، می تواند دست آوردهای ارزنده و چشمگیر سینمای هنری کشورمان در عرصه های جهانی طی ۱۵ سال اخیر را در معرض خطر جدی قرار بدهد و آینده این سینما را دستخوش تزلزل کند.

نکته جالب در این مورد آن است که مخالفین حضور سینمای هنری ایران در خارج مرزها، متوجه نیستند که برخوردهای اخیر آن ها عملاً به معنای انکار قابلیت های فرهنگی و هنری سینمای کشورمان در عرصه های جهانی است. به باور ایشان سینمای هنری ایران فاقد ارزش و اعتبار جهانی است و موفقیت های اخیر این سینما صرفاً ثمره "توطئه" و "زدوندهای پشت پرده" است! به راستی این عدم اعتماد به نفس و این عدم باور به توانایی ها و استعداد های هنرمند ایرانی از کجا نشأت می گیرد؟ واقع امر آن است که سینمای هنری ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به شکوفایی غیرقابل تصویری دست یافته است. این شکوفایی برگرفته از فرهنگ اسلامی و ملی کشورمان است و هرکسی که قلبش برای وطن می تپد، وظیفه

دارد از این دست آوردهای غرور آفرین حمایت کند. سینمای هنری ایران، در عرصه های جهانی منادی ارزش های والای انسانی است و رمز موفقیت این سینما نیز در همین نکته نهفته است.

انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷ منادی ارزش های تازه و نوینی بود. در این ۲۰ سال پس از انقلاب، همه تلاش ها بر این محور استوار بوده است که پیام های فرهنگی این انقلاب از هر طریق ممکن به مخاطبان جهانی منتقل شود و این یک واقعیت مسلم و قطعی است که در بین رسانه های فرهنگی و هنری، تنها سینمای هنری ایران بوده است که توفیق یافته پیام های ارزنده جهان شمول انقلاب اسلامی را به مخاطبان جهانی منتقل کند. این در حالی است که طی سال های اخیر دولت های غربی و در رأس آن ها آمریکا در قالب تولید انواع فیلم ها و کالاهای به ظاهر فرهنگی و هنری و با بهره گیری از توپخانه خبری، تبلیغی خویش، تصویری به شدت دروغین از ایران و ایرانیان، به عنوان ملتی "تروریست"، "خشن" و "بی اعتنا به حقوق بشر" در اذهان جهانیان ساخته و پرداخته اند. کسانی که با حضور سینمای هنری ایران در عرصه های جهانی مخالفند، باید بدانند که همین سینمای هنری کوچک و جمع و جور، بسیار بیشتر از سهم خویش، در مخدوش ساختن تصویر نادرست مذکور مؤثر بوده است.

(۱) روال قبلی ما در صفحه های ویژه زیر ذره بین چنین بود که خبرها را عیناً نقل می کردیم اما عنوان خبرها را خودمان می ساختیم. اما این بار عناوین نیز از مطالب اصلی انتخاب شده اند.

تماشاگر غربی فیلم هایی چون " گبه " ، " بادکنک سفید" ، "بچه های آسمان" و "خانه دوست کجاست" هرگز نمی تواند پذیرد که ملت ایران ملتی طرفدار خشونت است. ما بارها و بارها در سخنان مقامات کشورمان شنیده ایم که باید در قالب تولید کالاهای فرهنگی و هنری در برابر تهاجم فرهنگی ایستادگی کرد. اکنون می توان با قاطعیت اعلام کرد که سینمای هنری ایران در صف اول مقابله با تهاجم فرهنگی مغرب زمین ایستاده است. ذهنیت های نادرست و زیان آور را باید به کناری نهاد و در مقابل از سینمای هنری کشورمان و حضور پرقدرتش در عرصه های جهانی حمایت کرد.

روزنامه اخبار خرداد ۷۷

اخراج مشاور مهم دبیر جشنواره کن و توضیحات مدیر عامل فارابی

شنیدیم که پی یر رسیان- مسئول خرید فیلم کمپانی سی بی دومیل و مشاور مهم دبیر جشنواره کن - که رابط مهمی جهت تبادل فیلم های وطنی به جشنواره کن محسوب می شد، از سمت خود اخراج شد. او یکی از کسانی بود که جهت شرکت فیلم موفق "طعم گیلان" در پنجاهمین دوره فستیوال کن، تلاش بسیاری را انجام داده بود. به همین دلیل مدیرعامل فارابی - به عنوان مسئول تنها مرکز سینمایی ایران که وظیفه ارسال و رایزنی فرهنگی فیلم های ایرانی، در خارج از کشور بر عهده آن است - توضیحاتی در باره اخراج این شخص (در گفتگو با هفته نامه ارزش ها) ارائه نموده است: "پی یر رسیان - با هماهنگی قبلی فیلم هایی را پیشاپیش خریداری کرده و بعد به حمایت از آن فیلم ها پرداخته و تلاش می کرده تا همان فیلم ها در جشنواره کن جوایزی بگیرند." محمد حسن پزشک در این رابطه عنوان داشته است که " رابطه این شخص خلاف کار" به صورت پنهان بوده

است و با عملکرد دولتی فارابی به هیچ وجه ارتباطی نداشته است. ایشان در ادامه گفته اند: "شاید بتوان آن را نوعی قرارمدرار پشت پرده و خلاف اخلاق حرفه ای تلقی کرد که در شرایط طبیعی، کاملاً هم محتمل و قابل پیش بینی است. اما به نظر بنده نکته مهم تر احراز صحت و درستی عمل مجاری رسمی و دولتی در این راستاست..."

مدیرعامل فارابی در باره ماهیت متقلب این شخص گفته است: " این شخص به نوعی در کشور خود و در جشنواره ای که مشمول آن بوده قلب و تزویر می کرده است. ملاحظه می کنید که جنس قلب این جایی نیست.

هفته نامه سینما ، ویدئو خرداد ۷۷

از جشنواره کن چه خبر!

آقا، ما با این فرانسوی ها مشکل داریم. مشکل جدی هم داریم. حاضریم شرط ببندیم که یک روز تقی همه شان مثل این آقای پی یر رسیان در می آید و اساسی هم در می آید. نه این که بگویم آمریکایی ها خوبند، نه، اما بالاخره آمریکایی ها آدم حساسی ترند. لا اقل سینمای شان سینماست. یک فیلم می سازند، دو میلیارد فروش می کند و تازه از هرصدنا آمریکایی، یکی مثل این آقای چشایر در می آید که معلوم نیست این جا چکار می کند. راستی شما واقعاً فکر می کنید برای تحقیق در باره سینمای یک کشور باید به آن کشور رفت و لنگر انداخت؟ حالا بگذریم. ولی همین جا گفته باشیم که این آقا می توانست توی همان آپارتمانش در ایالات متحده بنشیند و به تحقیقات و تبعات عمیق اش ادامه بدهد و... بگذریم. عرض می کردیم که این فرانسوی ها بر دو دسته اند. یا یک نوع اگزیستانسیالیست تلخ هستند که مدام توی مون پاراناس، قهوه فرانسه بدون شکر می خورند و ژیتان دود می کنند، و یا یک نوع معامله گر هستند که با جهان سومی ها روابط

زیرمیزی برقرار می کند و باقی قضایا.

هفته نامه مهر ۱۲ خرداد ۷۷

ابر بارانش گرفته

شنیدیم که آقای پی یر رسیان، عضو هیئت مدیره و هیئت انتخاب جشنواره کن، از کار اخراج شده است. دلیل اخراج ایشان توجه بیش از حد به فیلم های آسیایی (به خصوص ایرانی) به خاطر منافع شخصی خود بوده است. ظاهراً کشف شده که آقای رسیان خود از شرکای شرکت های پخش فیلم ها بوده است.

خبر بسیار عجیبی است که هرکدام از دوستان پس از شنیدن آن واکنش جالبی داشتند، از جمله آقای دهقان که فقط گفتند:

" ابر بارانش گرفته."

به حال امیدواریم این خبر صحت نداشته باشد، وگرنه...!

هفته نامه سینما، ورزش اردیبهشت ۷۷

گزارش کنفرانس مطبوعاتی کن ۹۸

اما با افزایش اعتراض و فشار کمپانی های فرانسوی به دلیل پی یر رسیان که هم خودش فیلم بر می گزیند و هم عضو کمیته گزینش نهایی است، ارباب کن یار دیرینه را به حاشیه می راند و از او می خواهد تا در جلسات گزینش حضور نیابد. اما پی یر رسیان طی سال ها خدمات ارزنده ای کرده است. همگان بر یک نکته اتفاق نظر دارند که رسیان جزء معدود فیلم شناسان است. ژیل زاکوب در گزارش خود اشاره کرد که کمیته گزینش ۱۰۷۴ فیلم از ۶۴ کشور را بررسی کرده است. این ارقام نسبت به سال گذشته ۲۵ درصد افزایش را نشان می دهد. به لحاظ کیفی نیز فیلم ها به مراتب بهتر از سال گذشته بودند. زاکوب معتقد است که، "جشنواره درخشان تری در پیش رو داریم." ولی

ممنتفدان به او یادآور شدند که اجازه دهد تا خودشان قضاوت کنند. از مجموع فیلم های ارائه شده، ۵۶۸ فیلم بلند و بقیه ساخته های میان مدت یا کوتاه بودند. فرانسه ۶۲ فیلم ارائه کرد و با ۴ فیلم در بخش مسابقه پذیرفته شد.

گزارش محمد حقیقت - واسطه سینمای جمهوری اسلامی و همدست پی یر رسیان مخلوع! هفته نامه سینما ۱۰ اردیبهشت ۷۷

کارگردان مغبون

نخل طلای جشنواره کن که سال گذشته به خاطر طعم گیلان به عباس کیارستمی اهدا شد و برای سینمای ایران افتخار آورد، یکی از کارگردان ها را نسبت به فیلم آخر خود خیلی امیدوار کرده بود. ولی ظاهراً تغییر و تحولات در جشنواره کن و برکناری یکی از مسؤلان آن توسط ژیل ژاکوب آرزوهای این کارگردان را بر باد داد.

ماهنامه فیلم و ویدئو خرداد-تیر ۷۷

(منظور داریوش مهرجویی است که از طریق زدویند جمهوری اسلامی با پی یر رسیان می خواست برای درخت گلابی نخل طلا کسب کند که بعد از اخراج وی - فیلم مهرجویی در کن پذیرفته نشده. - سینمای آزاد)

عنصر اخراج شده از کن

چه ارتباطی با عوامل سینمای ایران

داشت؟

"طعم گیلان" عباس کیارستمی یکی از فیلم های موفق چند سال اخیر است که علی رغم تمامی بحث ها و نقد های متفاوت، هنوز میان یکی از حلقه های زنجیر یک اتفاق عجیب و غریب قرار گرفته است. همان سال که فیلم "طعم گیلان" در دقیقه نود به فستیوال کن رسید و پذیرفته شد نزدیک به ده فیلم مانند آینه، لیل، بچه های آسمان،

سرزمین خورشید، فصل پنجم، مسافر جنوب و... از جمله فیلم های بودند که در زمان بیشتری قبل از برگزاری فستیوال کن - مورد بررسی مسؤلان قرار گرفته و هیچ یک در بخش های مختلف کن پذیرفته نشدند. با این بررسی کوتاه، چگونه می شود ارتباطی میان "پی یر رسیان" اخراج شده با یکی از عوامل داخلی سینمای ایران پیدا کرد؟ شاید بشود پاسخ این پرسش را از یک ایرانی مقیم فرانسه پرسید! او کیست؟!

هفته نامه سینما، ویدئو

ستون بازتاب ۳۱ خرداد ۷۷

اعتبار و اهمیت "نخل طلایی" ایران در برابر یک علامت سؤل بزرگ

در پی اخراج یکی از مقامات مهم فستیوال کن و یکی از رابط های مهم سینمای ایران در فرانسه، صحبت های مدیرعامل بنیاد سینمای فارابی باعث بروز اظهار نظرها و تحلیل های متفاوتی در مطبوعات داخل کشور شده است. یکی از نشریات نوشته است: توضیحات مدیرعامل فارابی مبرا کردن مجموعه فارابی از ارتباط با این عضو مخرب - که معلوم نیست چرا با این حضور گسترده سینمای ایران در جشنواره کن تا حالا دم به تله نداده است - نه تنها کمکی به رفع این تردید نمی کند بلکه بر تردید بیشتر تماشاگران و مردم که صاحبان اصلی سینمای ایران هستند می افزاید. این نشریه در ادامه می گوید: "این جا مسئله صحت اعمال و اعتبار بنیاد فارابی بر عکس نظر آقای مدیر در درجه دوم اهمیت قرار دارد و آبروی سینمای ایران از همه چیز مهم تر است.

نویسنده این یادداشت ضمن اعتراض به عنصری که تا کنون سروکله اش پیدا نبوده و یکباره همه حیثیت جهانی افتخارات سینمای ایران را زیر سؤل برده است؟ در ادامه می گوید: مگر نه این که کن مهم ترین جشنواره

سینمای جهان است و نخل طلایی آن معتبرترین جایزه سینمای جهان، حالا که سینمای ایران به توفیق حضور و دریافت چنین جایزه بزرگی به نمایندگی یکی از خلاق ترین کارگردانان خود در چند سال اخیر دست یافته است، باید سریعاً نوع ارتباط این عنصر که از جشنواره کن نیز اخراج شده است با عوامل سینمای ایران مشخص شود... آیا اعتبار و اهمیت "نخل طلایی" بدست آمده برای سینمای ایران در برابر یک علامت سؤل بزرگ قرار گرفته است؟!

هفته نامه سینما، ویدئو ۳۱ خرداد ۷۷

پاسخ احتمالی پی یر رسیان

و تعریف از سینمای ایران...

بدون تلاش های "او"

او کیست؟! پی یر رسیان در یکی از نشریات سینمایی نقل کرده بود "آن چه بیش از هر چیز مرا تحت تأثیر قرار می دهد، رویای موجود در "روح" مشترک فیلم های کیارستمی، مخملیاف، نادری و ابراهیمی فراست. اما این مانع نمی شود که بی صبرانه منتظر فیلم های فردای ایران و سینماگران آینده کشور شما نباشم. این نوشته را بدون ارج نهادن به تلاش های خستگی ناپذیر و سخاوتمندانه دوست همگی مان - شما سینماگران و شما دوستداران ایرانی سینما - و ما کنجکاوان همه دنیا نمی توان به پایان برد. بی شک بدون تلاش های "محمد حقیقت" سینمای شما، بدین سرعت و به این خوبی در جهان شناخته و نام آور نمی شد... بین خودمان بماند! به راستی "او" کیست؟

هفته نامه سینما، ویدئو - خرداد ۷۷



یادآوری: بعد از چاپ خبر مربوط به زدوبند مقامات ج.ا. برای کسب نخل طلا در کن ۹۷ - در کیهان چاپ لندن - توضیح سینمای آزاد، برای روزنامه کیهان و رونوشت آن - برای ستون فرهنگی آوازه در همان نشریه ارسال شد - که از چاپ آن خودداری شد، عین خبر کیهان و یادآوری سینمای آزاد را نقل می‌کنیم.

آن مقام مهم جشنواره ی کن کیست؟

آقای سردبیر محترم کیهان چاپ لندن

احتراماً در شماره ۷۱۳ آن نشریه مطلبی با این عنوان به چشم می‌خورد: به علت تبانی با مسؤلان ایرانی یک مقام مهم جشنواره کن برکنار شد. در این مطلب به نقل از نشریه ارزش‌ها قید کرده‌اید: آقای مدیرعامل جدید فارابی (منتخب وزیر ارشاد جدید) اعتراف کرد که یک عضو بلندپایه جشنواره کن به اتهام همدستی با برخی از عوامل سینمایی ایران از کار برکنار شد. مدیرعامل جدید همچنین اعتراف کرد که این مشول با توسل به قلب و تزویر با هماهنگی قبلی فیلم‌هایی را پیشاپیش خریداری کرده بعد هم از همان فیلم‌ها حمایت کرده و تلاش داشته است همین فیلم‌ها در جشنواره کن هم جوایزی بگیرد. اما نشریه شما اضافه کرده است که آقای مدیرعامل فارابی نام این مقام را ذکر نکرده است از آن جا که این خیراز اهمیت ویژه‌ای برخوردار است - شایسته است که خوانندگان نشریات آپوزیسیون از اتفاقات برون مرزی فراتر از حد و حدود مجاز برای مطبوعات تحت کنترل رژیم مطلع شوند برای آگاهی خوانندگان کنجکاو اعلام می‌داریم که این مقام بلندپایه مخلوع و مقلب شخص آقای بی‌یر رسیان مشاور عالی جشنواره کن هستند که با مقامات پیشین جمهوری اسلامی روابط دوستانه‌ای داشته‌اند - میهمان جشنواره ی فجر بوده‌اند - ایشان به طور همزمان مشاور مؤسسه بخش فیلم سیسیل ب. دوویل بوده‌اند، بخش جهانی طعم گیلان را به عهده داشته‌اند و در رساندن طعم گیلان به کن نقش فعال داشته‌اند - قبل از برگزاری جشنواره کن در ماه آوریل ۹۷ - همین آقای مقلب و مزور با آقای کیارستمی در شانزه لیزه کافه دوویل ملاقات داشته و قرار و مدار گذاشته است - ایشان نه تنها مشاور عالی کن بوده‌اند، بلکه در انتخاب فیلم‌ها نقش اصلی را داشته‌است و همین‌طور نماینده کن در دیگر جشنواره‌های سینمایی بوده‌اند. به این جهت این امکان را داشته‌اند که از نفوذ و قدرتشان برای کسب جوایز در جشنواره‌های دیگر نیز بهره بگیرند. اما رسوایی سینمای جمهوری اسلامی در جشنواره کن تنها از طریق مقام رسمی فارابی اعلام نشده است، بلکه مطبوعات دیگر هم دارند به تدریج ماجراهای پشت پرده را به روی پرده می‌کشاند. برای نمونه در هفته نامه سینما، ویدئو در شماره ۱۵۸ و در ستون بازتاب این عناوین درشت به چشم می‌خورد.

اخراج مشاور مهم دبیر جشنواره کن و توضیحات مدیرعامل فارابی، اعتبار و اهمیت نخل طلایی ایران در برابر یک سؤل بزرگ! عنصر اخراج شده از کن چه ارتباطی با عوامل سینمای ایران داشت و...

بصیر نصیبی - سینمای آزاد - زاربروکن آلمان هشتم یونی ۹۸

به علت تبانی با مسؤلان ایرانی

یک مقام مهم جشنواره سینمایی کان برکنار شد

دو ماه پس از پایان جشنواره سینمایی "کان" این هفته فاش شد یکی از مسؤلان بلندپایه این جشنواره به علت تبانی با مسؤلان سینمایی جمهوری اسلامی و دریافت رشوه از سمت خود برکنار شده است. محمد حسن یزشک مدیرعامل سینمایی فارابی در گفت و گو با نشریه "ارزش‌ها" اعتراف کرد که یک عضو بلندپایه جشنواره سینمایی کان به اتهام همدستی با برخی عوامل سینمایی ایران برای طرح بعضی فیلم‌های خاص در این جشنواره و سپس نمایش عمومی همان فیلم‌ها در اروپا از سوی مدیران جشنواره توپیش و برکنار شده است. او اسم این مقام را ذکر نکرد ولی گفت مسؤل مزبور کارهای خلافی انجام می‌داده که حتی با اخلاق سینمایی و حرفه‌ای خود آن‌ها هم هماهنگ نبوده است. این شخص نوعی زدوبند در جهت منافع شرکتی که به آن وابسته بوده انجام می‌داده است. مدیرعامل بنیادفارابی ادامه داده که شخص مورد نظر اگر هم در داخل ایران با کسانی در بنیادفارابی تماس داشته علنی و رسمی نبوده است. این رابطه اگر هم وجود داشته پنهانی و خلاف قانون بوده پشت پرده و خلاف اخلاق حرفه‌ای دانست.

محمد حسن یزشک توضیح داده که گویا این مسؤل جشنواره با هماهنگی قبلی فیلم‌هایی را پیشاپیش خریداری کرده و بعد هم از همان فیلم‌ها حمایت کرده و تلاش داشته همین فیلم‌ها در جشنواره کان هم جوایزی بگیرند.

به مراحل او به نوعی قلب و تزویر در جشنواره‌ای که مسؤل مستقیم آن بوده صورت می‌داده است این فرد می‌توانست این قلب را نکند و با تهران هم ارتباطات پشت پرده‌ای داشته باشد و حتی می‌توانست قانوناً فیلم خود را بفروشد. مدیرعامل بنیادفارابی گفته است که در بازار فروش جشنواره ۱۹۹۸ کان ایران با ۹۵ فیلم حضور داشت و این فیلم‌ها را به مشتریان خارجی و شبکه‌های تلویزیونی دنیا، سینماها و شرکت‌های بخش‌کننده عرضه کردیم و عرصه تجاری هم وارد شویم.

در مورد داوران و میهمانان جشنواره‌های سینمایی در ایران و شرکت فیلم‌های ایرانی در جشنواره‌های خارج، مدیر بنیادفارابی گفته: مدعوین خارجی با مشورت وزارت خارجه با دقت انتخاب می‌شوند اما اگر کسانی بخواهند به طور خصوصی در این مراسم شرکت کنند کسی مانع آن‌ها نمی‌شود. در زمینه فیلم‌های جشنواره‌ای محمد حسن یزشک می‌گوید: سیاستی را پیش خواهیم گرفت که عده‌ای صرفاً مطابق طبع و سلیقه جشنواره‌ها فیلم نسازند. در چند سال اخیر آنتی دامنگیر سینمای ایران شده است و آن هم شیوع فیلم‌سازی بر اساس ذاتغه برخی محافظ جشنواره‌ای است. در حال حاضر گروهی تقلیدگونه و مشخصاً برای جلب مشتری و مخاطب خاصی فیلم می‌سازند و مخاطب خاص آن هم جشنواره‌های خارجی است.

کیهان چاپ لندن شماره ۷۱۳



نشریه‌ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای طرح «آرشیو مجازی نشریات گهگاهی» و با هدف مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه‌های مجازی، تشویق به کتاب‌خوانی و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط "باشگاه ادبیات" تهیه شده است. در صورت تمایل به بازپخش آن، خواهشمندیم بدون هیچ گونه تغییری در محتوای پوشه اقدام به این کار کنید.

<https://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<https://t.me/BashgaheAdabiyat>

به زودی:

<http://clubliterature.org/>

آغاز کار کانون خیام

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان
از نو فلک دگر چنان ساختمی

برداشتمی من این فلک را ز میان
کآزاده به کام خود رسیدی آسان

ما کیستیم؟

ما آن گونه که رویای حکیم عمر خیام نیشابوری است بر فلک آسمانی دسترسی نداریم و بر واقعیات زمینی متکی هستیم. خیام تلاشی است که زندگی در تبعید را برای ما آسان کند، و غبار فراموشی و بی تفاوتی را از اندیشه های ما بزداید. خیام الهامی است از اندیشمند و فیلسوف پرآوازه ایرانی که در دوران تیره و تار تعصب مذهبی و خفقان سیاه استبداد مشعل فروزان خرد را بر سر دست گرفت و توده مردم را به تعقل تشویق نمود. رباعیات وی صرفاً ردیف کردن واژه های دارای وزن و قافیه در پی هم نیست، آثار وی دارای مضمون اجتماعی است. وقتی که وی در پاسخ حاکم ظالم شهر رباعی زیر را می سراید وضعیت اجتماعی دوران تیره و تاریک خویش و مردم را به جرم شادمانی تعزیر می کردند منظور دارد:

ای مفتی شهر، ما ز تو خونخوارتریم
با این همه مستی، ز تو هشیارتریم

ما خون رزان خوریم و، تو خون کسان
انصاف بده، کدام خونخوارتریم

آن شاعران، ادیبان و فرهیختگان فرهنگ ما که به زندگی مردم توجه کردند و فرهنگ و ادبیات را بازتاب توصیف واقعیات زندگی مردم دانسته به آلام و مشکلات آن ها توجه کرده و آن را جدا از زندگی اجتماعی ندانستند در نزد مردم مین ما مقام شایسته و بایسته خود را یافتند و چه بسیار شعرا و نویسندگانی که مردم نام آن ها را نیز به خاطر نمی آورند زیرا آن ها هرگز به توده مردم توجهی مبذول نکردند. برای خودشان بودند و نه برای اجتماع و از اجتماع نیز پاسخ متناسب خویش را دریافت داشتند. فرهنگ باید نسبت به زندگی مردم، آسایش آن ها، سعادت بشریت، تقویت جنبه های مثبت زندگی، امید به آینده بهتر احساس مسئولیت کند. باید سیاستی متعهدانه چون مشعلی رهنما در دست نمایندگان فرهنگی نسل ما قرار گیرد تا با آن بشود راه پیشرفت نسل آینده را روشن کرد. فرهنگی بدون این محتوی، فرهنگی تهی، ناپایدار، مبلغ بی تفاوتی و حسابگرانه است. این فرهنگ به جیب خود می اندیشد و نه وجدان اجتماع، فرهنگ سفارشی و تبلیغات کهنه پرستانه است و ما را با این فرهنگ کاری نیست. ما با احساس این خلاء بی که در خارج از کشور با آن روبرو هستیم و علی رغم امکانات وسیعی که برای پرورش آن در اختیار ایرانیان در خارج از کشور وجود دارد و مورد عنایت قرار نمی گیرد، به میدان آمده ایم و می خواهیم این جای خالی را پر کنیم. نسل هایی قبل از ما این وظیفه تاریخی را به عهده داشته اند. این وظیفی وجدانی و انسانی ماست که پرچم آن ها را برافراشته نگهداریم و به نسل جوان ایرانی این دستاوردهای گذشته را بشناسانیم. ما مصمم هستیم که فرهنگ را فقط به فرهنگ ایرانی محدود نکنیم. ما انسان هایی را می شناسیم که در سراسر جهان چون ما می اندیشند چه در همسایگی ما و چه در دورترها، آلام ما مشترک است و به دنبال فردای انسانی ترند ما مسلماً در برگزاری برنامه های خود به همبستگی بین المللی و ایجاد روحیه دوستی و صمیمیت و تفاهم متقابل میان ملل گوناگون توجه خواهیم کرد.

گروه ما که جمعی از ایرانیان مونیخ و آگسبورگ و شهرهای اطراف مونیخ است، گروهی صرفاً فرهنگی است. خیام به هیچ گروه، سازمان و حزبی وابسته نیست ولی نسبت به انسانیت و حقوق انسان ها متعهد است و خدمت در این جهت را در سرلوحه کار خود نوشته است. خیام به دور از ابتذال مبلّغ شادی و شعفر است. ما می خواهیم که روزی روزگاری همه مردم برای همیشه شاد باشند.

ما گروه کوچکی بیش نیستیم که با همه کسانی که به اصول کار ما علاقمند باشند حاضریم همکاری کنیم و از آن ها برای همکاری دعوت به عمل می آوریم. ما گوش شنوا برای انتقادات و پیشنهادات سازنده داریم. ما می خواهیم به طور مشخص در کنار جشنواره های سینمایی و تئاتر، جلسات سخنرانی های اجتماعی برگزار کنیم و برای نخستین بار در خارج از کشور جشنواره موسیقی ترتیب دهیم. باشد که کار کوچک ما ارزش نام استاد بزرگی چون خیام پرآوازه را داشته باشد.

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمريم

فردا که ازین دیر فنا درگذریم
با هفت هزارسالگان سربه سریم

نشانی: P.F. 440215 , 80751 München

۹ ماه مه ۱۹۹۸ ، کانون فرهنگی خیام

من به دنبال شما آمده ام

دیدار و گفتگو با مینا اسدی شاعر و سخنور ارزشمند معاصر

برلین ۴ سپتامبر تلفن ۰۳۰/۷۸۵۸۲۳۸

کلن ۱۳ سپتامبر فاکس: ۰۲۲۱/۳۳۱۳۷۴

فرانکفورت ۱۸ سپتامبر تلفن و فاکس ۰۶۹/۶۵۶۶۴۴

مونیخ ۱۹ سپتامبر تلفن ۰۸۲۱/۵۸۱۴۳۰

هایدلبرگ ۲۴ سپتامبر تلفن ۰۶۲۲۱/۳۱۵۱۵۹

هماهنگ کننده: کانون فرهنگی خیام مونیخ تلفن ۰۱۷۱/۶۴۶۵۶۴ و ۰۸۹/۳۶۲۷۰۴

دومین جشنواره سینمای ایران در تبعید هایدلبرگ

۱۲ تا ۱۳ دسامبر ۱۹۹۸

مرکز فرهنگی ایرانیان هایدلبرگ با همکاری کانون سینماگران در تبعید (مرکز آلمان) - سینمای آزاد

Komunales Kino Heidelberg

تلفن: ۰۶۲۲۱/۹۷۸۹۲۷ فاکس: ۰۶۲۲۱/۹۷۸۹۳۱

آدرس: Iranisches Kulturzentrum , Eine Welt Zentrum ,Karlstorbahnhof Am Karlstor 1

Cinama-ye-Azad

3. Jahrgang Nr.13 August & September 1998

Verantwortlicher Redakteur : Bassir Nassibi

Mitarbeiter : P. Behdju